

دولتشاه سمرقندی

تذکرۃ الشعراء

مقدمه، تصحیح و توضیح

دکتر فاطمه علاقه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۸۵

سرشناسه: دولتشاه، دولتشاه بن بختیشاه، قرن ۹ ق.

عنوان و پدیدآور: تصحیح انتقادی تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی؛ [تصحیح] فاطمه علاقه.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: نوزده، ۱۲۰۱ ص.

شابک: ISBN 964-426-286-7

یادداشت: قیفا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۱۸۹-۱۲۰۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: شاعران ایرانی — سرگذشتنامه.

موضوع: شعر فارسی — مجموعه‌ها.

شناسه افزوده: علاقه، فاطمه، مصحح.

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۵ ت ۳/د ۹۲۲۲ PIR

رده‌بندی دیویی: ۸۱۰/۰۹۱۰۹

شماره کتابخانه ملی: ۸۵-۲۹۴۹۶ م



تصحیح انتقادی تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی

تصحیح دکتر فاطمه علاقه

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: (ممت الله) (ممت پور)

چاپ اول: ۱۳۸۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

ناظر چاپ: سیدابراهیم سیدعلی

چاپ و صحافی: چاپ بهمن

ردیف انتشار: ۸۵-۲۱

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 964-426-286-7

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۲۸۶-۷

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

هفت	پیشگفتار
نه	مقدمه مصحح
۱	دباجه
۱۹	حسب حال مؤلف و سبب تحریر این تألیف
۲۷	بیان آیین این کتاب و تعیین طبقات اسم و ابواب
۲۹	مقدمه، طبقات هفتگانه
۳۳	مقدمه در تذکره شعرای عرب
	اسمه و کنیته والقبابه: طبقه اول از طبقات شعرای فارسی زبان این است بر نهج
۵۱	مایذکر
۱۲۹	طبقه دوم: در این طبقه ذکر بیست فاضل است
۲۲۱	طبقه سیوم و در این طبقه ذکر بیست فاضل ثبت شده
	طبقه چهارم و در این طبقه ذکر بیست فاضل ثبت شده است - رحمة الله علیهم
۳۲۳	اجمعین
۴۴۵	طبقه خامسه
۵۹۳	طبقه ششم
۷۷۱	طبقه هفتم
۸۷۱	خاتمه کتاب
۹۶۹	تعلیقات
۱۰۸۵	ترجمه‌ی شعرهای عربی
۱۰۹۱	فهرست اعلام
۱۱۸۹	منابع

پیشگفتار

تذکره دولتشاه از جمله کتاب‌های مرجعی است که با وجود اشکال‌ها و اشتباهات اعلام و انساب و انتساب کتاب‌ها، بارها به وسیله افراد مختلف تصحیح و چاپ شده است. در حال حاضر چندین نسخه چاپی در ایران، پاکستان و هند موجود است. اما تصحیح منقحی از این اثر در دست نیست.

هنگامی که استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی تصحیح انتقادی این تذکره را به عنوان رساله دکتری به اینجانب پیشنهاد کردند، ابتدا انجام این مهم چنین دشوار و وقت‌گیر نمی‌نمود. لکن در ضمن کار چنانکه همه ارباب تصحیح آگاهند به عظمت کاری که در پیش گرفته بودم. واقف گشتم و از آن پس با همه توان و طاقت در پی سامان دادن این مهم برآمدم.

بدیهی است که اساتید راهنما و مشاور با روی گشاده پیوسته مرجع من بودند و در دشواریها به هرکدام که مراجعه می‌نمودم با بردباری و خوش خلقی مشکلات را مرتفع می‌ساختند. استاد راهنما سرکار خانم امیربانو کریمی با دقت و حوصله‌ای وافر سطر سطر دست نوشته‌ها را مطالعه کردند و همه‌جا همراه من بودند. از ایشان سپاس‌دار و منت‌پذیرم.

همچنین از اساتید مشاور جناب آقای دکتر مصفا و جناب آقای دکتر حاکمی در هنگام تحصیل از خوان فضلشان بهره‌ها برده و در این رساله نیز مرشدی نموده‌اند بی‌نهایت سپاسگزارم.

در نهایت از استاد دکتر تقی پورنامداریان و استاد دکتر ابوالقاسم رادفر که در فرصت‌های مختلف از راهنمایی‌های ارزنده ایشان بهره‌مند شده‌ام سپاس فراوان دارم.

همکاران فاضلم سرکار خانم پروین باقری اهرنجانی، سرکار خانم رباب صادقی اسکویی و آقای مهدی مدائنی که از همکاری بی‌دریغ ایشان بهره‌جسته‌ام مرا رهین منت خویش ساخته‌اند.

مقدمه مصحح

تذکره در زبان عربی به معنی یادکردن، یادآوری، یادکرد، یادگار و گذرنامه آمده است. و در اصطلاح کتبی را که در شرح حال و آثار افراد است تذکره می‌گویند. کشف‌الظنون ج ۱/ کتاب‌های عربی را که نام آنها با تذکره آغاز می‌شود، ذکر نموده، اما هیچ یک ترجمه و شرح احوال نیست و همه‌جا به معنی یادآوری آمده است. در زبان عربی برای کتاب‌هایی که در شرح حال افراد باشد اصطلاحات ذیل به کار می‌رود: ۱- طبقات: اگر سرگذشت افراد در کتاب به حسب طبقه، نسل و قرن باشد طبقات‌الادبا و طبقات الشعراء از آن جمله‌اند.

۲- انساب: اگر سرگذشت‌ها بر پایهٔ نسبت‌ها و موطن باشد. مانند انساب سماعی.

۳- معجم: چنانچه شرح حال اشخاص به صورت الفبایی باشد، نظیر معجم‌الادبا و معجم‌الشعرا.

تذکره، در فارسی نیز معانی گوناگون دارد. از جمله: یادداشت و یادآوردن، پند دادن، یادگار، یادداشت، گذرنامه، و سرانجام مجموعهٔ کتابی که در آن ترجمهٔ احوال شاعران، عالمان، نویسندگان و عارفان را گرد آورده باشند. نخستین کتاب فارسی با قید کلمه تذکره، «تذکره‌الاولیاء» اثر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری است.

سیر تذکره‌نویسی

تذکره‌نویسی در ایران سابقه‌ای دیرین دارد. این کتاب‌ها به همت افرادی تدوین شده است که اگر سعی وافر آنان نبود ما از سرگذشت شاعران گذشته بی‌خبر بودیم. اگرچه پاره‌ای از مطالب مندرج در آن اثرها از روی حدس و گمان تخمین است و یقین و تحقیق در آنها جای چندانی ندارد، اما چنانچه همین شرح حال‌های مغلوط و مغشوش را هم، در اختیار نمی‌داشتیم، گذشتهٔ ادبی ایران بر ما پوشیده می‌ماند. حق آن است که آثاری از این دست را در حد خود ارج نهیم و در تقبیح شان نکوشیم.

نخستین تذکرة فارسی

تاریخ تحریر نخستین تذکرة فارسی بر ما پوشیده است و از آنچه که صرفاً درباره شرح حال شاعران و شعر آنان باشد آگاهی درستی نداریم، اما به زبان عربی کتابهایی در سرگذشت بزرگان علم و ادب فراهم آمده است. از آن جمله است کتاب یتیمۃ الذہر ثعالبی که ابوالقاسم علی پسر حسن باخرزی (درگذشته در ۴۶۷ ق.) (ذیلی به نام دمیة القصر و عصرۃ اهل العصر بر آن نوشته است و به ترجمه احوال شاعران حجاز، شام، دیاربکر، آذربایجان، عراق، ری، اصفهان، فارس، کرمان، جرجان، دهستان، استرآباد، قومس، خوارزم، خراسان، بست، سیستان و غزنه پرداخته است) نیز کتابهای تاریخی چون ظفرنامه‌ها، تاریخ بیهقی و تاریخ سیستان آگاهی‌های مختصری در اختیار دارند که همان‌ها اکنون مورد استناد و استفاده است.

شاید کتاب تذکرة گونه موقی الدوله ابوطاهر خاتونی را بتوان در زمره قدیم‌ترین تذکرة‌های زبان فارسی به شمار آورد. وی که از دولتمردان سلجوقی بود، در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم ق. می‌زیست و مستوفی گوهرخاتون همسر سلطان محمدبن ملکشاه (۴۹۸-۵۱۱ ق) بوده است. در تذکرة دولتشاه در مبحث نخستین شعر فارسی و شرح حال امیر معزی به کتاب ابوطاهر خاتونی استناد شده است. متأسفانه این کتاب اکنون در دست نیست.

کتاب دیگر در این باب مجمع‌النوادر یا چهار مقالة نظامی عروضی سمرقندی، نویسنده و شاعر قرن ششم هجری قمری است. در مقالات دوم کتاب یاد شده، که «در ماهیت شعر و شاعری» است، به طریق حکایت به شاعران اشارتی رفته است و بعضی اشعار آنان به مناسبت نقل شده است. این اثر از حیث قدمت و صحت تاریخی دارای ارزش و اعتبار خاصی است. اثر دیگری که در زمره تذکرة‌ها قرار می‌گیرد کتاب راحة الصدور و آية السرور تألیف ابی بکر نجم‌الدین محمد پسر علی پسر سلیمان مشهور به راوندی فاضل و مورخ سده ششم هجری قمری است. این اثر در اصل تاریخ آل سلجوق است اما به دلیل اشتغال آن بر شرح حال و شعر شاعران در عداد تذکرة‌ها محسوب می‌شود.

تذکرة لباب‌الالباب تألیف سدیدالدین محمد عوفی را به واقع می‌توان تذکرة مستقلی به حساب آورد، زیرا مؤلف آن، که در نیمه دوم سده ششم و آغاز سده هفتم ق. می‌زیسته است، این اثر را به شرح حال تمام شاعران پس از اسلام تا زمان خود مختص

ساخته است. این اثر دربردارندهٔ سرگذشت شاعران هم‌زمان با مؤلف است که وی با اکثر آنان رابطهٔ دوستی و آشنایی داشته و از این حیث نزد محققان ارزش تحقیقی فراوانی دارد.

کتاب دیگری که اگرچه به قصد تذکره بودن تدوین نشده، اما به سبب دربرداشتن نام و شعر دوستان تن از شاعران متقدم مورد توجه تذکره‌نویسان پس از وی قرار گرفته است، کتاب مونس الاحرار است که در ۷۴۱ ق. به وسیلهٔ محمد پسر بدرجاسری تألیف یافته است. سرانجام کتاب تذکره الشعرا تألیف امیردولتشاه پسر بختیشاه غازی سمرقندی مؤلف قرن نهم است. این کتاب مشتمل بر شرح حال شاعران و اشعار آنان همراه با مطالب تاریخی است.

تذکره دیگری که هم‌زمان تذکره الشعراست و ترجمهٔ احوال و شعر شاعران فارسی‌گوی راگرد آورده، کتاب مجالس النفایس است که به قلم میرنظام‌الدین علی شیر متخلص به نوایی به زبان ترکی جغتایی در ۸۹۶ ق. تألیف شده است. این اثر به شاعران سدهٔ نهم هجری قمری اختصاص دارد. ترجمه‌ای از آن که به وسیلهٔ محمد پسر مبارک قزوینی معروف به حکیم‌شاه صورت گرفته، در دست است. ترجمهٔ دیگری نیز به وسیلهٔ فخری هراتی انجام شده که مجالس النفایس را به فارسی برگردان کرده و آن را لطایف‌نامه نامیده است.

شرح حال دولتشاه

دولتشاه یکی از تذکره‌نویسان بنام قرن نهم است. وی نام و نسب خود را چنین بیان می‌دارد: «دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه‌الغازی السمرقندی». پسرعم و پدرش منصب امیری دولت تیموری را عهده‌دار بودند. پدرش فردی صاحب جاه و مقام بود، اما در پایان عمر دچار اختلال حواس شد. اگرچه ثروت و مکنات خانوادهٔ دولتشاه از حد فزون بود، اما به اظهار صریح خود در تذکره، دوره‌ای از زندگی را با سختی و وامداری گذرانده، به گونه‌ای که از روزگار این چنین گلایه نموده است: «به جلال و قدر ذوالجلال و کفی به شهیداً» که از روزگار عبید گذشته، این دردمندی، چون این مظلوم که مؤلف این تذکره است، هیچ‌کس را دریافته است که به فلاکت رعیتی مبتلا است و از هجوم قرض‌خواهان دریلاست. عبید از این عبد سبکبارتر بود. چه، اگر قرض داشت، محصل نداشت. اگر جدّ از او نمی‌خریدند به هزل مشغول می‌بود و از سفرهٔ بزرگان نانی می‌ربود. این دعاگو که از آغاز تباشیر صبح سعادت این خانواده دولت را بنده‌زاده بوده باشد و

اجداد این مستمند در این دولت‌خانه جانسپاری و نیکوبندگی کرده باشند، الیوم به مذلت خاک شوری لب نانی حاصل سازد و محصلان شدید و عملداران پلید این لقمه را از او در ربایند و این بنده ملک پدری و موروثی روزبه‌روز بفروشد و از در خانه‌های بدگمانان قرض کند و از نهیب محصل، روز چون خفاش در سوراخی شود و شب بر در خانه‌های عملداران دادخواهی نماید. یمن که اگر وقوف یابند ارباب حکم و فرمان این مذلت در حق این خاکسار نپسندند.»

پیداست که دولتشاه بخشی از عمر را در تنگدستی و وامداری سپری نموده است. تاریخ تولد او به درستی روشن نیست؛ اما چون تاریخ به پایان آمدن کتاب به اذعان مؤلف ۸۹۲ هـ. ق. بوده؛ همچنین به صراحت، تدوین این اثر را در پنجاه سالگی آغاز نموده است، ولادت او را می‌توان حدود ۸۴۲ ق. دانست. به گفته دولتشاه: «بر رای جهان‌آرای ارباب دین و دولت و اصحاب فضل و فطمت معروض می‌گرداند که من بنده روزگار شباب و ایام فضل و اکتساب را در جهالت و بطالت به سر بردم و دوسه روزه زندگانی که سرمایه سعادت جاودانی است، به مالایینی تلف کردم. چون از روی محاسبه و مراقبت به روزنامه حیات نظر نمودم، دیدم که کاروان عمر گرانیامه در تیه گمراهی پنجاه مرحله قطع نموده بود... با خود اندیشه کردم که از دفتر دین و دانش، که فهرست مجموعه کمالات است، حرفی نخوانده و از جاه و مراتب آباء و اجداد بی‌بهره مانده‌ای. این چنین عمر تلف شده را چه عوض و این سودای بی‌سود را چه غرض... آخر مصلحت آن دانستم که پیش از آن که پای مرکب حیات در سنگلاخ اجل مجروح شود، دست به کاری زنم که غصه سرآید.»

بنابر آنچه خود او در تذکره‌اش بیان می‌دارد، ابتدای حال چون پدر خود با دربار تیموریان ارتباط داشته، به صورتی که در جنگ ملازم رکاب امیرحسین جلائر بود. در خاتمه تذکره نیز به ذکر مقامات امیر مذکور پرداخته است: «خسرو صف‌شکن تهمتن‌تن بر سمند کوه پیکر سوار شده، یلان و مبارزان را بر حرب تحریض می‌کرد و دل می‌داد. من بنده مؤلف در آن مصاف در رکاب ظفرمآب بودم، به عینه احساس کردم آواز تکبیری که آن تکبیر نه مردم لشکری می‌گفتند، یقینم شد که رجال‌الغیب اند.» اما پس از تأمل و تفکر و سپری نمودن پنجاه سال از عمر به کناره‌گیری از درگاه شاهان مصمم شد و با خود اندیشید که: «من گمراه که بعد از تضییع و اتلاف پنجاه سال به قالی نرسیده باشم به حالی رسیدن محال باشد، قصه و غصه ملازمت درگاه سلاطین را چه گویم. اگرچه این طریق

شعار و دثار آباء و اجداد این مستمند است. اما نفس را در مراسم آن خدمت نامؤدب دیدم، به ضرورت پای از کریاس منیع درکشیدم... آخر از حسرت و پشیمانی و اندوه و پریشانی به زاویه ادبار مجاور گشتم و به گوشه تنهایی معتکف نشستم و از بطالت ملالت برخا طرم مستولی شد.

و سرانجام حاصل این اعتکاف و عزلت کتاب تذکرة الشعرا است که در احوال شاعران، شعر آنها و نیز اوضاع سیاسی، اجتماعی زمان آنان تدوین شده است. به گفته امیرعلی شیر: «... از امارت و عظمت که آیین آبا و اجداد او بود درگذشت و سر رشته فقر و قناعت و دهقنت به دست آورد و مدت ایام زندگانی که نقد عمر عبارت از آن است به کسب فضایل و کمالات که زیب و زینت انسان است، نثار کرد و بر مضمونی که این مختصر نوشته می شود، مجمع الشعرا (اشاره به تذکرة الشعرا) را تصنیف کرده که هر کس مطالعه می کند استعداد و کمالات او را می داند.»

معرفی تذکرة دولتشاه

تذکرة دولتشاه، به رغم تصوّر مؤلف آن، نخستین تذکرة در زبان فارسی نیست، اما به یک لحاظ می توان آن را در نوع خود سرآغاز و راه گشا دانست. در این کتاب است که نخستین بار مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمان شاعران مورد عنایت قرار گرفت و به عنوان پدیده ای اثرگذار در سرگذشت و شعر شاعران مطرح شد. اگرچه مطالب مشترک در تذکرة ها اغلب شبیه به یکدیگر است، اما به طور یقین این اثر از حیث توجه به جنبه های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی زمان شاعران یاد شده پیشگام است و تذکرة نویسهای پس از او دنباله رو دولتشاه هستند.

امروزه در بررسی آثار نویسندگان و شاعران تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را که در اقصی نقاط جهان رخ می دهد، در آثار آنان منعکس و مؤثر می دانند و دولتشاه در قرن نهم هجری قمری. به این مهم متوجه بوده است. در بیان مقولات تاریخی، اسباب و علل لشکرکشی ها را تبیین نموده و به بررسی عوامل مؤثر در جدالهای بدسرانجام، برادرکشی ها، از میان برداشتن پدران به دست فرزندان و قتل پسران به وسیله پدران پرداخته است.

دولتشاه کتاب خود را مانند طبقات افلاک به هفت طبقه تقسیم نموده است. سرآغاز این هفت طبقه مقدمه ایست در ذکر شعرای عرب که مشتمل بر شرح حال و نمونه شعر ده تن از شاعران مشهور عرب است.

انجام این تذکره نیز به شرح حال شش تن از شاعران زمان مؤلف، همچنین به ستیزها و پیروزیهای بقیه الامراء والعرفا امیرحسین جلایر اختصاص یافته که به خاتمه موسوم گشته است.

تذکره دولتشاه در اصل شامل ۹ قسمت است که مقدمه و خاتمه آن جزء طبقات به حساب نیامده است.

در هریک از طبقات هفت گانه ذکر قریب به بیست فاضل می رود، جز طبقه سوم که مشتمل بر شرح حال ۱۶ شاعر و طبقه ششم که احوالات ۲۱ تن از شاعران را ذکر نموده است.

طبقه نخست از رودکی آغاز می شود و از شاعران پیش از او نامی نرفته است. گویا این اثر از شاعران دوران سامانیان شروع می شود و به زمان نویسنده ختم می گردد. آخرین شاعر طبقه هفتم را به ترجمه محمود برسه مختص ساخته است. نام شاعران هر دوره ای تقریباً به نسبت تقدّم زمانی آورده شده است، که گاه از نظر تاریخی شرح حال بعضی با بعضی دیگر باید جابه جا شود. آخرین سرگذشت که مربوط به سلطان حسین جلایر است، ربطی به شعر و شاعری ندارد، بلکه گزارش نبردها و پیروزیهای او است.

ویژگیهای تذکره دولتشاه به محاسن و معایب تقسیم می شود؛ محاسن

۱- به دست دادن اطلاعات تاریخی

از آنجا که خانواده دولتشاه با تیموریان مرتبط بودند و نزد آنان مقرب، مؤلف خود نیز زمانی در ملازمت آنان بسر برده است، می توان مطالب تاریخی را که در زمان دولتشاه و پدرش رخ داده متقن و قابل استناد دانست. صرف نظر از بزرگ نمایی و غلو در صفات نیکو، رشادتها و عدالتهای خانواده تیموریان که گریبان هر ملازمی را می گیرد، و قابل اغماض است درباره سربداران، گذشته از خرده هایی که گرفتگی است، آگاهی های بسیار به دست داده است که در آن انصاف را مرعی داشته، جانب داری از شخص و یا گروه خاصی را مدّ نظر قرار نداده است.

از حکومت مغول و همچنین تیموریان اطلاعات ذی قیمتی در اختیار خواننده قرار داده؛ به علاوه درباره جلایریان و دولتهای ضعیفتر نیز مطالبی عنوان نموده است. در ضمن بیان پاره ای از نابکاریها و دستانهای دولتمردان پرده از امیال جاه طلبانه و کشتارهای ظالمانه آنان برداشته است که برای خواننده بسی عبرت آموز است. دولتشاه

به وجه معیشت شاعران و فضایل دیگر آنان توجه کرده است، از جمله می نویسد:

خواجه فخرالدین اوحده مستوفی: حکیمی صاحب فضل بود و در فنون علوم صاحب وقوف به تخصیص در علم نجوم، خط، انشاء، استیفا، طب و تواریخ مشارالیه مستعدی به جامعیت او در روزگار نبود.

انوری: در علم نجوم سرآمد روزگار بود.

رشید و طواط: در علم معانی و بیان، علم شعر، کتابت و استیفا تصانیفی دارد.

سیف الدین اسفرنکی: اهل فضل است و در سخنوری مرتبه عالی دارد.

شاهفور اشهری نیشابوری: در علم استیفا، القاب و انشاء مهارت دارد.

سیمی نیشابوری: اول در نیشابور بودی و بعد از آن در مشهد مقدسه رضوه ساکن شد و به مکتب داری و ادیبی مشغول بودی و به شش قلم خط نوشتی و در علم کتابت، هنر، شعر و علم معمّا در روزگار خود نظیر نداشتی و در رنگ آمیزی کاغذ و سیاهی ساختن و نشان و تذهیب رسایل دارد.

شمس الدین طبسی: قاضی و قاضی زاده طبس بوده، اما در دارالسلطنه هرات مسکن داشت.

طیب شیرازی: به روزگار آل مظفر در فارس حکیم و طیب بود و با وجود حکمت و طبابت شعر نیکو می گفت.

شیخ کجج تبریزی: به روزگار سلطان اویس و سلطان حسین پسر او شیخ الاسلام و مرجع خواص و عوام بوده است.

کاتبی ترشیزی: کاتبی از مولانا سیمی تعلیم خط گرفت و کاتبی خوش نویس شد.

امیر خسرو دهلوی و رودکی: در موسیقی و قوفی تمام داشتند.

شیخ کمال خجندی: درجه ولایت و ارشاد داشت.

ابواسحاق شیرازی: به حلاجی می پرداخت.

ابن یمین، جعفر فراهانی و فردوسی: دهقان بودند و از کشاورزی امرار معاش می نمودند.

دولتشاه دولتمردان هنرمند را نیز ارج می نهاد. شاهزاده ابراهیم یکی از ایشان بود: مشهور است دفاتر فارس به خط مبارک خود نوشته بود و در زیبایی خط به غایتی بود که نقل خط قبله الکتاب یا قوت المستعصمی نمودی و فرستادی و فروختی و از ناقدان بصیر

هیچ کس فرق نیارستی کردن.

جای دیگر می گوید:

«... و عثمان مختاری این قصیده را نیکو گفته در مدح سلطان ابراهیم:

هیچ کس فرق نیارستی کردن.

۲- نقد شعر و شاعران:

دولتشاه در تذکره بالحنی که تأسّف و تحسّر از آن مشهود است، می گوید: «در این روزگار قدر این فرقه شکست یافته و متزلزل شده است، سبب آن که نااهلان و بی استحقاقان مدّعی این شغل شده اند. هر جا که گوش کنی زمزمه شاعری است و هر جا نظر کنی لطیفی و ظریفی و ناظری است. اما شعر از شعر و ردیف از ردیف نمی دانند. مصراع: هر چه بسیار شود خوار شود. و گمان غلط برده اند که مقصود از شعر نظم است و بس. و ندانسته اند که در حجاب این حجله ابکار اسرار است و در درون این حجره مخدّرات افکار و بیچارگان ساده نظم و ساده دل جهت ساده رویان زنجی می زنند.»

پیدا است که نویسنده از تنزّل قدر شاعران و منزلت متشاعران پریشان است و اما شاعرانی که دولتشاه آنان را بسیار می ستاید اکثر گروهی هستند که به لغّاطی و به کار بردن لغات مشکل شهره اند.

دولتشاه هنگامی که بدین گونه سخن سرایان می رسد، آنان را به فضل و دانش می ستاید. مثلاً در مورد لطف الله نیشابوری می گوید: «مرد دانشمند و فاضل بوده و در سخنوری در زمان خود نظیر نداشته و صنایع شعر را از استادان کم کسی چون او رعایت نمود و در همه نوع سخنوری کامل است.»

از لطف الله نیشابوری اشعاری روایت کرده که از کثرت دشواری شاعران را از باب امتحان به نظیره گویی آنها دعوت می نمودند و همین شیوه آزمایش طبع شاعران توجهی است که به صنایع در شعر می شده، نه به حقیقت شعر و معنی واقعی آن.

توجه دولتشاه، به نقد صریح و عاری از مجامله خود مزیتی است. وی غالباً به موازنه شعرا نظر دارد. در جایی می نویسد: «ارباب فضل اثیر را در شاعری مسلّم می دارند و بعضی را مدعا آن است که سخن او بر سخن خاقانی و انوری فضل دارد و بعضی این دعوی را مسلّم نمی دارند. انصاف آن است که هر یکی از این سه فاضل را شیوه ای است

که دیگری را نیست. اثیر سخن را دانشمندانه می‌گوید و انوری سلیقه سخن را خوبتر رعایت می‌کند و خاقانی از طمطراق لفظ بر همه فضل دارد.»
جای دیگر می‌گوید:

«... و عثمان مختاری این قصیده را نیکو گفته در مدح سلطان ابراهیم:

مسلمانان دلی دارم که ضایع می‌شود جانش

درافتادم به دریایی که پیدا نیست پایانش

و بسیاری از اکابر این قصیده را جواب گفته‌اند همانا به زیبایی این قصیده نگفته باشند و جواب افضل‌الدین خاقانی مر این قصیده را در زهدیات و حکمت است و این است مطلع آن قصیده:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش

دم تسلیم سبعر عشر و سرزانو دبستانش

و امیر خسرو دهلوی در جواب این قصیده داد سخنوری می‌دهد و در این روزگار طبع وقاد و خاطر نقاد جوهری بازار سخنوران عالم عارف محقق مولانا نورالملة والدین عبدالرحمان الجامی مدالله تعالی ظلال فضائله مایل جواب این قصیده گردیده و الحق حقایق و معارف و حکمت را به نوعی در شیوه نظم آورده که در حیز وصف در نگنجد. و جای دیگر در باب سنایی می‌نویسد:

«و چند قصیده او در توحید و معارف بی نظیر است و بزرگان تتبع آن نموده‌اند و یکی این است:

طلب ای عاشقان خوش رفتار

طسرب ای شاهدان شیرین کار...

و این قصیده را شیخ اوحدالدین کرمانی و شیخ فخرالدین عراقی و غیر ایشان تتبع کرده‌اند و جواب گفته. و دیگر این قصیده است در عزلت و تجرید که مطلعش این است:

مکن در جسم و جان منزل که این دوست و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

و این قصیده را خواجه سلمان ساوجی جواب گفته. اگر چه شاعرانه است اما حکیم در این قصیده سخن را بلند می‌گوید.»

در نقد شعر، گاه نیز صریحتر ابتدای رأی و اظهار حکم می‌کند، و این آراء و احکام او

هرچند گاه از غرابتی خالی نیست، اما به هر حال از جهت صراحت و شهامتی که در بیان عقیده خویش به کار برده قابل توجه است.

فی المثل پس از ذکر قصه امیرنصر و رودکی و نقل ابیاتی از قصیده «بوی جوی مولیان» می نویسد: «گویند امیر را این قصیده به خاطر چنان ملایم افتاد که موزه در پای ناکرده سوار شد و عزیمت بخارا نمود و عقلا را این حالت به خاطر عجیب می نماید که این نظمی ساده است و از صنایع و بدایع و متانت عاری. چه اگر در این روزگار سخنوری مثل این سخن در مجلس سلاطین و امرا عرض کند مستوجب انکار همگنان شود.»

در باب فردوسی گوید: «اکابر و افاضل متفقند که شاعری در این مدت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای به معموره وجود ننهاده و الحق داد سخنوری و فصاحت داده و شاهد عدل بر صدق این دعوی کتاب شاهنامه است که در این پانصدسال گذشته از شاعران و فصیحان روزگار هیچ آفریده‌یی را یارای جواب شاهنامه نبوده و این حالت از شاعران هیچ کس را مسلم نیست و این معنی هدایت خدایی است، در حق فردوسی و گفته اند، بیت:

سکه‌ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند

کافر مگر هیچ کس از جمله فرسی نشاند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او دگر دستش گرفت و بر سر کرسی نشاند

و عزیزی دیگر راست:

هرچند که لانی بی بعدی

در شعر سه تن پیمبرانند

فردوسی و انوری و سعدی

اوصاف و قصیده و غزل را

انصاف این است که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان گفت، به اندکی کم و زیاد و مثل غزلیات شیخ بزرگوار غزلیات خواجه خسرو خواهد بود، بلکه زیباتر. اما مثل اوصاف و سخن‌گزاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و که را باشد و می تواند بود که شخصی این سخن را مسلم ندارد و گوید شیخ نظامی را در این سخن مضایقه نیست و شیخ نظامی بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پرمعانی است، اما از راه انصاف و تأمل در هر دو شیوه نیکو بکن و ممیز بوده حکم به راستی گویار...»

بیان منتقد در خور توجه و تحسین است.

معایب تذکره دولتشاه

۱- از تذکره دولتشاه چنین مستفاد می‌شود که نویسنده از دسترسی به اطلاعات مستند و مکتوب که لازمه و اساس کار تذکره‌نویسی است، محروم بوده است. این عدم دسترسی به اسناد متقن سبب شده است که بسیاری از مطالب اصلی و یا شرح حال شاعران ارزشمند به‌دست فراموشی سپرده شود. چنین خطاهایی، هم از ارزش تذکره کاسته و هم موجب ذکر مطالب نادرست در تذکره‌های پس از او شده است. در پاره‌ای از سرگذشتها چون شرح حال فردوسی و اسدی، چنان افسانه با حقیقت آمیخته است که تشخیص صحیح از سقیم دشوار می‌شود و یا به گونه‌ای غیرممکن می‌نماید.

۲- تذکره دو از شرح حال رودکی، شاعر دوره سامانیان آغاز شده است و از شاعران دوران صفاریان و ظاهریان ابداً ذکری به میان نرفته است.

۳- نام اکثر شاعران به صورت لقب آمده است. برای نمونه از معری صرفاً با عنوان ملک الکلام امیر معری یاد شده. در حالی که نام او: «امیرالشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک برهانی نیشابوری» است و یا از نظامی عروضی سمرقندی که نام او ابوالحسن نظام الدین یا نجم الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی مشهور به نظامی عروضی است در این تذکره تنها با عبارت: «مقبول الملوك نظامی عروضی سمرقندی» یاد شده است.

۴- در این تذکره غالباً از آثار شاعران نامی برده نشده، یا فقط به ذکر چند اثر اکتفا شده است. توضیح در مورد آثار بسیار نادر است. شرح حالهایی که دو یا سه اثر در آنها ذکر شده، مربوط به شاعرانی است که چندین اثر مسلم به نام آنها یافته شده که در جای خود ذکر خواهد شد. ناصر خسرو، حکیم سنایی و... در این زمره محسوبند.

در بعضی از شرح حالها اثر یک شاعر به دیگری نسبت داده شده است. چنان که وامق و عذرای عنصری را به فضیخی جرجانی منتسب نموده و یا یک اثر را به دو شاعر نسبت داده است. از جمله ویس و رامین را که سروده فخرالدین اسعد گرگانی است، در جایی به نظامی عروضی سمرقندی و جای دیگر به نظامی گنجوی نسبت داده است. و چون مأخذی جهت نقل این مطالب ذکر نشده، به درستی نمی‌توان دانست که در چنین مواردی تکیه مؤلف بر حافظه بوده یا اسناد مکتوب.

۵- تاریخ تولد هیچ یک از شاعران در تذکره ذکر نشده است؛ و تاریخ درگذشت ایشان نیز که به عربی است، اغلب اشتباه است.

۶- سرگذشت پاره‌ای از شاعران، نظیر عارفی هروی، بدر شیروانی و... چندان موجز و مختصر بیان شده است که حتی دوران زندگی آنها را نیز گویا نیست. از برخی شاعران به دلیل ساده‌گویی به ذکر مطلبی بسنده کرده است. مولانا در دزد استرآبادی از آن جمله است.

۷- پراکندگی مطالب تاریخی یکی دیگر از نقاط ضعف این تذکره است. در باب غلط‌ها و تسامحات تاریخی گفتنی‌ها بسیار است. اما گسیختگی موضوعات تاریخی و عدم ارتباط آنها با متن اصلی مقوله معتنا بهی است. مثلاً موضوع تیراندازی آرش و تعیین مرز ایران و توران که ذیل شرح حال نظامی عروضی آمده است و یا پس از شرح حال فردوسی در بحث ساختن رباط حقیق، که جنب در بند شقان است به وسیله سپهبد پسر خال امیر شمس‌المعالی قابوس داد سخن داده است. روش دولتشاه در بازگو نمودن مطالب تاریخی چنین است که در پایان هر شرح حال، موضوعی تاریخی را پیش می‌کشد و درباره آن به قضاوت می‌نشیند. از آنجا که وصف دولتمرد و صاحب جاهی ذیل شرح حالهای متعدد عنوان می‌شود، نتیجه‌گیری دقیق را دشوار می‌کند. تنها مطلب تاریخی که به برهه خاصی از تاریخ اشارتهای مستقیم و پیوسته دارد، مبحث تاریخی «سربه‌داران» است که نکته دردناک عدم هماهنگی بین افراد یک گروه که برای هدفی خاص «سربه‌دار» شدند، همچنین فقدان انسجام در اداره حکومت مرکزی مغول را آشکار می‌سازد. اگر این مورد نیز در پی هم آورده نمی‌شد، قادر نبود گوشه‌ای از تاریخ مبهم آن دوره را روشن سازد.

نثر تذکرة دولتشاه

۱- نثر و نوع نوشتار و واژه‌هایی که دولتشاه به کار گرفته ساده است و آسان فهم. اما، ابتدای شرح حالها را با لغات وزین‌تری آمیخته است. مقدمه تذکره نثری مصنوع دارد. سعی نویسنده بر آن بوده است که مقدمه‌ای و رای نوشته ساده متن اصلی بنگارد. در متن کتاب گاهی به آیات قرانی و احادیث نبوی استشهاد می‌کند. به طور کلی از لغات عربی بیشتر و از واژگان فارسی کمتر استفاده کرده است.

عنوان نام شاعران معمولاً با عبارت‌های دعایی عربی نظیر: رحمة الله علیه، اعلی الله درجته، کساء الله ثیاب الغفران، طاب ثراه، قدس الله سرّه‌العزیز همراه است و بعضی از

مقدمه مصحح بیست و یک

شرح حالها به عبارات عربی از قبیل: القدرۃ لله، تبارک و تعالی، رحمة الله علیهما، یمحو الله ما یشاء و شئت و عنده ام الكتاب... ختم می شود. سرگذشتها تقریباً با عبارتها و الفاظی مشابه آغاز می شود مانند:

«خوش گوی بوده و شاگرد رشیدی است»، «به غایت فاضل و اهل بوده و در شاعری مرتبه عالی دارد»، «به غایت خوش گوی و ظریف طبع و فاضل بوده»، «سخنی دلپذیر دارد و مردی ندیم پیشه بوده...».

ویژگیهای دستوری کتاب:

۱- استفاده از «ی» استمراری در برخی جملات. اما فعلهای استمراری را همیشه به کار نیسته است:

«روزگار به رفاهیت گذرانیدی و با اهالی و فضلا اختلاط کردی.»

«از شعر و شاعری باخبر، خواجه محمود را تربیت کلی کردی.»

«اما در اکثر اوقات سیاحت کردی.»

۲- کاربرد فعل پیشوندی:

برخی از فعلهایی را که در نثر امروز بدون پیشوند به کار می روند، همراه با پیشوند ذکر کرده است:

«و بعد از جشنها و طویها و اختیار ساعات خان غسل اسلام برآورد»،

«من به خانه درآمدم دیدم که هادی همچون بیهوش در صحن خانه غلطان است.

۳- در جمله ها معمولاً از وجه و صفی استفاده می کند و ماضی نقلی و بعید را بسیار به کار می گیرد.

«امیرارغون آقا از وزارت معزول شده و مبلغی مصادره داده و خواجه وحیه الدین زنگی به استقلال وزیر بوده و پسر عزالدین طاهر است.»

«حضرت سید با بسیاری از اکابر صحبت داشته و تربیت یافته، اما مرید شیخ الشیوخ المعارف ابو عبدالله یافعی است.»

«شاه قاسم انوار سیاح بوادی طریقت بوده، شاهباز فضای لاهوت و عارف ملکوت است.»

پیدا است که در این جمله ها «است» به قرینه حذف شده است.

و اما تصحیح مجدد کتابی که فرد معتبری چون براون به تصحیح آن پرداخته، کاری

است کارستان. از این رو سعی بر این بود که نسخه‌هایی انتخاب شود که به زمان تألیف اثر نزدیکتر باشد. به علاوه غلط‌هایی که در نخستین نسخه آمده، همچنان بدون تغییر آمده است و کلاً نسخه براون با نسخه‌های دیگر فرقی ندارد. حتی از حیث دقت نظر که از ایشان انتظاری بیش از آن می‌رفت که کار ارائه شده آن را بر آورده نکرد. البته چون مقایسه مطالب و نامها و تاریخها کار طاقت فرسایی است و در ضمن به آگاهی کاملی به زبان فارسی نیاز دارد، از این رو چنین کاری شاید بیش از توان مستشرق نامی بوده است.

معرفی نسخه‌ها

۱- قدیمترین نسخه خطی این تذکره متعلق به کتابخانه ملک است. مرحوم حاج حسین آقای ملک پشت نسخه نوشته است: «به خط مؤلف» این دستنویس که در چاپ حاضر نسخه اساس خوانده شده است، به دلیل فقدان نام کاتب و سال رونویسی از اصل و یا کتابت بلافاصله از روی نسخه دیگری اصل شناخته شده و اساتید فن هم ظناً ایشان را تأیید کرده‌اند. میکروفیلم آن به شماره ۳۸۳۶ در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. پس از ماهها انتظار، مکاتبه و نامه‌نگاری، نسخه‌ای از میکروفیلم مذکور دریافت شد. این نسخه خطی با رمز «اس» اساس و مبنای تصحیح چاپ حاضر قرار گرفت.

۲- نسخه دیگری که در همان کتابخانه موجود است که با شماره ۳۸۸۳ به ثبت رسیده است و به علت قربات با زمان نویسنده ارزشمند است. در پایان نسخه آمده: قدم به تألیف... فی دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و تسعين و ثمانمائه... از آنجا که به تصریح دولتشاه این اثر در سال ۸۹۲ پایان یافته است، احتمال می‌رود که از روی متنی که در ۸۹۵ تحریر شده نسخه برداری شده باشد. تاریخ اتمام کتابت این نسخه ۹۲۹ ق. است که به وسیله محمد بن ملا میر الکاتب تحریر شده. علامت آن در پانویشت «م» است.

۳- نسخه دیگر متعلق است به کتابخانه آستان قدس رضوی که با شماره ۴۲۰۲ ثبت شده. میرزا رضاخان نایینی در مرداد ۱۳۱۱ آن را وقف نموده است. این نسخه به وسیله محمد مجلّد استرآبادی در تاریخ ۹۷۳ ق. کتابت شده است. به سبب اختلاف بسیاری که با دیگر نسخه‌ها داشت از ذکر موارد افتراق آن در پانویشت خودداری و صرفاً برای مراجعه استفاده شد.

۴- نسخه عکسی کتابخانه بادلیان در دانشگاه آکسفورد به شماره ثبت MSELLIOTT 388 است که در سال ۹۷۸ به خط مولانا عبدالملک در غره ماه مبارک رمضان کتابت شده است و رمز آن «با» است.

۵- میکروفیلم نسخه ای در دانشگاه تهران به شماره ۳۱۲۲، به خط نورالدین محمد بن کمال الدین ارزنده که در جمادی الاول سال ۹۷۵ ق. تحریر شده است. رمز آن «ت» است.

۶- چاپ سنگی دیگری از این تذکره در هند انجام گرفته است که به وسیله آقای دکتر ابوالقاسم رادفر به ایران آورده شده است با شماره ۸۹۱/۵۵-۹۲ دوت ۱۹۳۹، به تصحیح و تمهید جناب شیخ محمد اقبال صافی که به اهتمام حافظ محمد عالم پطر چهبواکر شایع کیا چاپ و نشر شده است. رمز این نسخه «ه» است.

۷- نسخه دیگری که میکروفیلم آن با زحمت بسیار از کشور ترکیه تهیه شد. میکرو فیلم یادشده با استدعا از جناب آقای توفیق حیدرزاده دانشجوی دکتری نجوم دانشگاه استانبول و توسل ایشان به دانشجویی ترک که دانشجوی ادبیات فارسی در دانشگاه استانبول بود، تهیه و در اختیار مصحح قرار گرفت. این نسخه با شماره JUK.FX. 166 فهرست کتابخانه استانبول ثبت شده است و به وسیله قاسم الدین شیخ احمد کاتب در اول ربیع الاول ۹۸۶ ق. کتابت شده است. رمز آن «تر» است. این میکروفیلم به دانشگاه تهران هدیه شد و عکسی از آن در اختیار این جانب قرار گرفت.

۸- نسخه چاپی مصحح پروفیسور براون، که نامبرده در مقدمه خود یادآور شده است: «غیر از چاپ بمبئی از نسخه خطی که در کتابخانه کمبریج بود استفاده شده است. یکی با شماره add831 که در ۹۷۹ ق. استنساخ شده، دیگری با شماره add 813 که در ۱۱۰۴ ق. و سومی با شماره Do, 6.47 که در سال ۹۸۴ ق. استنساخ شده است. نسخه برداری از این کتاب در ۱۳۱۴ ق. به اتمام رسید. سپس آن را با نسخه ای که در ۹۸۰ در جهرم فارس نوشته شده بود و نیز با نسخه های موجود در پاریس و دیگر جاها مقایله نمودم.» این مقایله و تصحیح تا سال ۱۳۱۸ ق. به طول انجامید.

از آنجا که در تصحیح مرحوم براون از نسخ خطی چندی استفاده شده بود، آن را برای مقایله برگزیدم. رمز این نسخه «بر» است.

۹- دو نسخه خطی از کتابخانه، مرعشی نجفی، یکی به شماره ۷۸۵۲ دارای صفحات

ناقص و مکتوب در ۲۷ ذی الحجة الحرام سال ۱۰۷۳ بدون ذکر نام کاتب بانام تذکره دولتشاهی. و دیگری با شماره ۷۸۵۹ دارای تاریخ کتابت شنبه ۱۸ جمادی الاولی در ۱۳۰۱ ق. از این دو نسخه به سبب نقص صفحات صرفاً جهت مراجعه استفاده شد. البته نسخه‌های خطی این اثر در کشورهای هند، پاکستان، ترکیه، انگلستان و... بسیارست به سبب عدم روابط فرهنگی گرم و فراگیر مابین کشورها گردآوری تمامی آن نسخ میسر نبود.

روش تصحیح

روش تصحیح این متن به صورت انتقادی انجام گرفته است. بدین مفهوم که اقدام نسخ یاد شده اساس کار قرار گرفته و بقیه نسخ با آن مقابله و اختلافات آنان در حاشیه ضبط شده و اشتباهات در ضمن تعلیقات تبیین شده است. روش کار به این صورت است: ابتدا نسخه اساس رونویسی شد، سپس هریک از نسخه‌های بدل با نسخه اساس مورد مقابله قرار گرفت و صورت صحیح و مختار (به زعم مصحح) در متن و بقیه ضبط‌ها در پانویس قرار داده شد. چنانچه ضبط هیچ‌یک از نسخه‌ها در رفع اشکال متن کارآمد نبود صورت مندرج در متن نسخه اساس حفظ شد و اختلافات در پانویس ذکر شد. اما برای آگاهی از صحت موضوع خواننده به تعلیقات ارجاع داده شده است. شعر شاعران با دیوانهای آنان مقابله و مقایسه شد و صورت درست در متن قرار گرفت و اشتباهات در پانویس داده شد.

ویژگیهای املائی

ویژگیهای املائی متن مطابق است با، نسخه اساس. امکان اشتراک این خصوصیات خطی شاید در تمام نسخه‌ها وجود داشته باشد. اما چون هر کاتبی به سبب اشتباه خواندن و یا درست ننوشتن کلمه را آن چنانکه درست می دانسته، تحریر نموده است که با نسخه اساس متفاوت است، از ذکر آنها صرف نظر شد و تنها به بررسی نسخه اساس بسنده شد. آنچه که به شیوه گذشته تحریر شده بود اصلاح و به سبک نوشته امروزی تغییر یافت. آنچه در ذیل می آید احتمالاً تمام صورتهای را دربر نمی گیرد، زیرا بعضی از

مقدمه مصحح بیست و پنج

واژه‌ها از نظر دور می‌ماند و صحیح خوانده نمی‌شود. اما تا آنجا که مقدور بود این مطلب مورد توجه و تصحیح قرار گرفت.

نکته‌ای که پس از توزیع نسخه ذهن را متوجه خود می‌سازد، دوگانگی خط آن است که بخشی از آن ریزتر و بخشی درشت‌تر نوشته شده است. این تغییر شاید به دلیل استفاده از دو نوع قلم ایجاد شده باشد. زیرا خصوصیات خط از نوع همان ویژگی‌هایی است که در قرن نهم میان کاتبان رایج بوده است.

گاف به صورت کاف، چ به شکل ج و پ به هیأت ب نوشته شده است. ذال‌های قدیمی همه جا دال شده است. ذال همه جا دال نوشته شده است. در جمع به «ان» «ه» بیان حرکت باقی مانده است. پروروده گان، همسایه گان.

ضبط هرات به صورت هری، هرات و هراة آمده است.

دارالسلطنه را اکثر دارالسلطنت آورده است.

لغات مختوم به «های» بیان حرکت مثل جامه و نامه در جمع به صورت جامها و نامها نوشته شده است. همچنین است در اتصال به چی نظیر خزانچی.

قنقرات به سه صورت، قونقرات، قنقراة و قنقرات خاتون دیده شده است.

بایسنقر و شاهرخ به صورت بایسنقر و شاهرخ آمده است، که البته عمومیت ندارد.

الف در پاره‌ای از واژه‌ها چون نثر قدیم نوشته نشده است نظیر نصرالدین = ناصرالدین، بقرا = بایقرا.

بعضی کلمات که اکنون بدون «و» نوشته می‌شود با «و» آمده است مانند: گورجستان، هرروز.

بعضی از لغات با حروف هم صدا به جای یکدیگر آمده‌اند غزوین = قزوین؛ باق = باغ، ثنایی = سنایی.

[دیباچه]

تحمیدی که شاهباز بلند پرواز اندیشه به ساحت^۱ و فضای کبرایی^۲ آن طیران نتواند نمود^۳ و تمجیدی که سیمرخ قلّه قاف عقول انسانی به دروه^۴ عظمت آن بال نیارد^۵ گشود،^۶ حضرت^۷ واجب الوجودی را سزاوار است - جل ثناؤه^۸ و عظم کبریاؤه^۹ - که از خواص آباء هفتگانه علوی و آثار امّهات چهارگانه سفلی موالید سه گانه را به حیز^{۱۰} وجود موجود ساخت و هریک را از افراد کائنات بر حسب استعداد و قابلیت به محلی^{۱۱} و مرتبتی^{۱۲} لایق مرتب و مهّد گردانید.

شعر ۱۳

فَفِي كُلِّ شَيْءٍ آيَةٌ لِّمَن يَعْلَمُ
تَدَلُّ عَلَيَّ إِنَّمَا وَاحِدٌ
و از بدو فطرت نوع انسان را از جمله حیوانات^{۱۴} و اجناس موجودات^{۱۵} و تمامی مکونات به تعدیل مزاج مشرف و ممتاز فرموده^{۱۶}، تاج کرامت و تشریف هدایت «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ^{۱۷} فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا^{۱۸}»^{۱۹} بر تارک میمون و فرق همایون ایشان نهاده^{۲۰} و رقبه زمین و زمان و نبات و حیوان^{۲۱} را در رقبه تسخیر این جنس خطیر درآورد. ^{۲۲} قوت ناطقه را^{۲۳} که مفتاح کنوز حقایق و گنجور رموز دقایق است، در جیب با ترحیب^{۲۴} این^{۲۵} جماعت

- | | | | | | |
|----------------|---------------------|---------------------|----------------|-----------|----------------|
| ۱. بر: بر ساحت | ۲. اس: کبرایی | ۳. بر: تر: - نتواند | ۴. تر: - عزت و | ۵. م: - | ۶. م: - نتواند |
| ۶. اس: گشود | ۷. با: بر، تر، م: - | ۸. با: - | ۹. جل ثناؤه | ۱۰. م: - | ۱۱. م: - |
| ۱۰. اس: - | ۱۱. با: - | ۱۲. اس: - | ۱۳. م: - | ۱۴. با: - | ۱۵. م: - |
| ۱۳. با: - | ۱۴. با: - | ۱۵. م: - | ۱۶. با: - | ۱۷. م: - | ۱۸. م: - |
| ۱۵. م: - | ۱۶. با: - | ۱۷. م: - | ۱۸. م: - | ۱۹. م: - | ۲۰. م: - |
| ۱۷. م: - | ۱۸. م: - | ۱۹. م: - | ۲۰. م: - | ۲۱. م: - | ۲۲. م: - |
| ۲۰. م: - | ۲۱. م: - | ۲۲. م: - | ۲۳. م: - | ۲۴. م: - | ۲۵. م: - |
| ۲۱. م: - | ۲۲. م: - | ۲۳. م: - | ۲۴. م: - | ۲۵. م: - | ۲۶. م: - |
| ۲۲. م: - | ۲۳. م: - | ۲۴. م: - | ۲۵. م: - | ۲۶. م: - | ۲۷. م: - |
| ۲۳. م: - | ۲۴. م: - | ۲۵. م: - | ۲۶. م: - | ۲۷. م: - | ۲۸. م: - |
| ۲۴. م: - | ۲۵. م: - | ۲۶. م: - | ۲۷. م: - | ۲۸. م: - | ۲۹. م: - |
| ۲۵. م: - | ۲۶. م: - | ۲۷. م: - | ۲۸. م: - | ۲۹. م: - | ۳۰. م: - |
| ۲۶. م: - | ۲۷. م: - | ۲۸. م: - | ۲۹. م: - | ۳۰. م: - | ۳۱. م: - |
| ۲۷. م: - | ۲۸. م: - | ۲۹. م: - | ۳۰. م: - | ۳۱. م: - | ۳۲. م: - |
| ۲۸. م: - | ۲۹. م: - | ۳۰. م: - | ۳۱. م: - | ۳۲. م: - | ۳۳. م: - |
| ۲۹. م: - | ۳۰. م: - | ۳۱. م: - | ۳۲. م: - | ۳۳. م: - | ۳۴. م: - |
| ۳۰. م: - | ۳۱. م: - | ۳۲. م: - | ۳۳. م: - | ۳۴. م: - | ۳۵. م: - |
| ۳۱. م: - | ۳۲. م: - | ۳۳. م: - | ۳۴. م: - | ۳۵. م: - | ۳۶. م: - |
| ۳۲. م: - | ۳۳. م: - | ۳۴. م: - | ۳۵. م: - | ۳۶. م: - | ۳۷. م: - |
| ۳۳. م: - | ۳۴. م: - | ۳۵. م: - | ۳۶. م: - | ۳۷. م: - | ۳۸. م: - |
| ۳۴. م: - | ۳۵. م: - | ۳۶. م: - | ۳۷. م: - | ۳۸. م: - | ۳۹. م: - |
| ۳۵. م: - | ۳۶. م: - | ۳۷. م: - | ۳۸. م: - | ۳۹. م: - | ۴۰. م: - |
| ۳۶. م: - | ۳۷. م: - | ۳۸. م: - | ۳۹. م: - | ۴۰. م: - | ۴۱. م: - |
| ۳۷. م: - | ۳۸. م: - | ۳۹. م: - | ۴۰. م: - | ۴۱. م: - | ۴۲. م: - |
| ۳۸. م: - | ۳۹. م: - | ۴۰. م: - | ۴۱. م: - | ۴۲. م: - | ۴۳. م: - |
| ۳۹. م: - | ۴۰. م: - | ۴۱. م: - | ۴۲. م: - | ۴۳. م: - | ۴۴. م: - |
| ۴۰. م: - | ۴۱. م: - | ۴۲. م: - | ۴۳. م: - | ۴۴. م: - | ۴۵. م: - |
| ۴۱. م: - | ۴۲. م: - | ۴۳. م: - | ۴۴. م: - | ۴۵. م: - | ۴۶. م: - |
| ۴۲. م: - | ۴۳. م: - | ۴۴. م: - | ۴۵. م: - | ۴۶. م: - | ۴۷. م: - |
| ۴۳. م: - | ۴۴. م: - | ۴۵. م: - | ۴۶. م: - | ۴۷. م: - | ۴۸. م: - |
| ۴۴. م: - | ۴۵. م: - | ۴۶. م: - | ۴۷. م: - | ۴۸. م: - | ۴۹. م: - |
| ۴۵. م: - | ۴۶. م: - | ۴۷. م: - | ۴۸. م: - | ۴۹. م: - | ۵۰. م: - |
| ۴۶. م: - | ۴۷. م: - | ۴۸. م: - | ۴۹. م: - | ۵۰. م: - | ۵۱. م: - |
| ۴۷. م: - | ۴۸. م: - | ۴۹. م: - | ۵۰. م: - | ۵۱. م: - | ۵۲. م: - |
| ۴۸. م: - | ۴۹. م: - | ۵۰. م: - | ۵۱. م: - | ۵۲. م: - | ۵۳. م: - |
| ۴۹. م: - | ۵۰. م: - | ۵۱. م: - | ۵۲. م: - | ۵۳. م: - | ۵۴. م: - |
| ۵۰. م: - | ۵۱. م: - | ۵۲. م: - | ۵۳. م: - | ۵۴. م: - | ۵۵. م: - |
| ۵۱. م: - | ۵۲. م: - | ۵۳. م: - | ۵۴. م: - | ۵۵. م: - | ۵۶. م: - |
| ۵۲. م: - | ۵۳. م: - | ۵۴. م: - | ۵۵. م: - | ۵۶. م: - | ۵۷. م: - |
| ۵۳. م: - | ۵۴. م: - | ۵۵. م: - | ۵۶. م: - | ۵۷. م: - | ۵۸. م: - |
| ۵۴. م: - | ۵۵. م: - | ۵۶. م: - | ۵۷. م: - | ۵۸. م: - | ۵۹. م: - |
| ۵۵. م: - | ۵۶. م: - | ۵۷. م: - | ۵۸. م: - | ۵۹. م: - | ۶۰. م: - |
| ۵۶. م: - | ۵۷. م: - | ۵۸. م: - | ۵۹. م: - | ۶۰. م: - | ۶۱. م: - |
| ۵۷. م: - | ۵۸. م: - | ۵۹. م: - | ۶۰. م: - | ۶۱. م: - | ۶۲. م: - |
| ۵۸. م: - | ۵۹. م: - | ۶۰. م: - | ۶۱. م: - | ۶۲. م: - | ۶۳. م: - |
| ۵۹. م: - | ۶۰. م: - | ۶۱. م: - | ۶۲. م: - | ۶۳. م: - | ۶۴. م: - |
| ۶۰. م: - | ۶۱. م: - | ۶۲. م: - | ۶۳. م: - | ۶۴. م: - | ۶۵. م: - |
| ۶۱. م: - | ۶۲. م: - | ۶۳. م: - | ۶۴. م: - | ۶۵. م: - | ۶۶. م: - |
| ۶۲. م: - | ۶۳. م: - | ۶۴. م: - | ۶۵. م: - | ۶۶. م: - | ۶۷. م: - |
| ۶۳. م: - | ۶۴. م: - | ۶۵. م: - | ۶۶. م: - | ۶۷. م: - | ۶۸. م: - |
| ۶۴. م: - | ۶۵. م: - | ۶۶. م: - | ۶۷. م: - | ۶۸. م: - | ۶۹. م: - |
| ۶۵. م: - | ۶۶. م: - | ۶۷. م: - | ۶۸. م: - | ۶۹. م: - | ۷۰. م: - |
| ۶۶. م: - | ۶۷. م: - | ۶۸. م: - | ۶۹. م: - | ۷۰. م: - | ۷۱. م: - |
| ۶۷. م: - | ۶۸. م: - | ۶۹. م: - | ۷۰. م: - | ۷۱. م: - | ۷۲. م: - |
| ۶۸. م: - | ۶۹. م: - | ۷۰. م: - | ۷۱. م: - | ۷۲. م: - | ۷۳. م: - |
| ۶۹. م: - | ۷۰. م: - | ۷۱. م: - | ۷۲. م: - | ۷۳. م: - | ۷۴. م: - |
| ۷۰. م: - | ۷۱. م: - | ۷۲. م: - | ۷۳. م: - | ۷۴. م: - | ۷۵. م: - |
| ۷۱. م: - | ۷۲. م: - | ۷۳. م: - | ۷۴. م: - | ۷۵. م: - | ۷۶. م: - |
| ۷۲. م: - | ۷۳. م: - | ۷۴. م: - | ۷۵. م: - | ۷۶. م: - | ۷۷. م: - |
| ۷۳. م: - | ۷۴. م: - | ۷۵. م: - | ۷۶. م: - | ۷۷. م: - | ۷۸. م: - |
| ۷۴. م: - | ۷۵. م: - | ۷۶. م: - | ۷۷. م: - | ۷۸. م: - | ۷۹. م: - |
| ۷۵. م: - | ۷۶. م: - | ۷۷. م: - | ۷۸. م: - | ۷۹. م: - | ۸۰. م: - |
| ۷۶. م: - | ۷۷. م: - | ۷۸. م: - | ۷۹. م: - | ۸۰. م: - | ۸۱. م: - |
| ۷۷. م: - | ۷۸. م: - | ۷۹. م: - | ۸۰. م: - | ۸۱. م: - | ۸۲. م: - |
| ۷۸. م: - | ۷۹. م: - | ۸۰. م: - | ۸۱. م: - | ۸۲. م: - | ۸۳. م: - |
| ۷۹. م: - | ۸۰. م: - | ۸۱. م: - | ۸۲. م: - | ۸۳. م: - | ۸۴. م: - |
| ۸۰. م: - | ۸۱. م: - | ۸۲. م: - | ۸۳. م: - | ۸۴. م: - | ۸۵. م: - |
| ۸۱. م: - | ۸۲. م: - | ۸۳. م: - | ۸۴. م: - | ۸۵. م: - | ۸۶. م: - |
| ۸۲. م: - | ۸۳. م: - | ۸۴. م: - | ۸۵. م: - | ۸۶. م: - | ۸۷. م: - |
| ۸۳. م: - | ۸۴. م: - | ۸۵. م: - | ۸۶. م: - | ۸۷. م: - | ۸۸. م: - |
| ۸۴. م: - | ۸۵. م: - | ۸۶. م: - | ۸۷. م: - | ۸۸. م: - | ۸۹. م: - |
| ۸۵. م: - | ۸۶. م: - | ۸۷. م: - | ۸۸. م: - | ۸۹. م: - | ۹۰. م: - |
| ۸۶. م: - | ۸۷. م: - | ۸۸. م: - | ۸۹. م: - | ۹۰. م: - | ۹۱. م: - |
| ۸۷. م: - | ۸۸. م: - | ۸۹. م: - | ۹۰. م: - | ۹۱. م: - | ۹۲. م: - |
| ۸۸. م: - | ۸۹. م: - | ۹۰. م: - | ۹۱. م: - | ۹۲. م: - | ۹۳. م: - |
| ۸۹. م: - | ۹۰. م: - | ۹۱. م: - | ۹۲. م: - | ۹۳. م: - | ۹۴. م: - |
| ۹۰. م: - | ۹۱. م: - | ۹۲. م: - | ۹۳. م: - | ۹۴. م: - | ۹۵. م: - |
| ۹۱. م: - | ۹۲. م: - | ۹۳. م: - | ۹۴. م: - | ۹۵. م: - | ۹۶. م: - |
| ۹۲. م: - | ۹۳. م: - | ۹۴. م: - | ۹۵. م: - | ۹۶. م: - | ۹۷. م: - |
| ۹۳. م: - | ۹۴. م: - | ۹۵. م: - | ۹۶. م: - | ۹۷. م: - | ۹۸. م: - |
| ۹۴. م: - | ۹۵. م: - | ۹۶. م: - | ۹۷. م: - | ۹۸. م: - | ۹۹. م: - |
| ۹۵. م: - | ۹۶. م: - | ۹۷. م: - | ۹۸. م: - | ۹۹. م: - | ۱۰۰. م: - |

مودع ساخت.

قطعه^{۲۶}

قدرت اوست که پرورد به شیرین کاری

طوطی ناطقه را در شکرستان مقال

حکمت اوست که پروانه دین داد به عقل

تا نهد شمع هدایت به شبستان ضلال^{۲۷}

لاجرم^{۲۸} انسان عظیم الشان شکرانه این^{۲۹} نعمت منیع و موهبت بدیع را در شاهراه

بیان و معانی کنه جلالش می‌پویند و به منطق کلام لا اُحصى ثناء علیک تفسیر تنزیه و

تقدیس^{۳۰} ذات بی‌مثالش می‌گویند و علی الدوام به حبل‌المتین^{۳۱} کرمش تمسک

می‌جویند.

شکر کدام فضل به جای آورد کسی حیران بماند هر که در این افتکار کرد^{۳۲}

بیت^{۳۳}

تُب عَلَيْنَا فَأَتْنَا بِشَرٍّ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

و آلف تحیات^{۳۴} و رضوان و اصناف محمّدت و غفران از دل و جان روشن‌رویان

ایمان^{۳۵} نثار روضه منور و مرقد مطهر^{۳۶} محرم رازدار^{۳۷} سِرِّ «ما اوحی» مسندنشین

«دَنی فَنَدَلی»^{۳۸}.

شیرین کلام «و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^{۳۹} حامل بار کرامت^{۴۰} «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^{۴۱}

دَرّة التّاج سروران ممالک اصطفاء، ابوالقاسم، محمد مصطفیٰ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ -^{۴۲}

باد. کَمَا قَالَ اللّٰهُ^{۴۳} تَعَالَىٰ «إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ

سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^{۴۴} فصیحی که مسیح از مهد عزّت به محامد اوزبان گشاد^{۴۵} و ملیحی که

عزیز مصر خلافت در ملاحظش به تقدیم می‌داد.^{۴۶}

۲۶. بر: ه: شعر ۲۷. اس: وصال ۲۸. تر: + جمیع: با: + جمع ۲۹. ه: - این

۳۰. تر: تقدیر ۳۱. اس: حبل متین ۳۲. اس: - شکر کدام... افتکار کرد

۳۳. با: شعر ۳۴. اس: تحیت ۳۵. اس: - ایمان ۳۶. اس: معطر

۳۷. اس: راز: م: محرم سر ۳۸. ه: رازدار سر ما اوحی آیه ۱۰، سورة نجم.

۳۹. آیه ۳، سورة نجم. ۴۰. با: حامل بارگاه

۴۱. م: الا وحی یوحی، آیه ۴، سورة نجم. ۴۲. اس: - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سَلَّمَ

۴۳. اس: - کَمَا: م: نَبی قَالَ اللّٰهُ ۴۴. آیه ۵۶، سورة الاحزاب

۴۵. تر: می‌گشاد، اس: گشاید ۴۶. اس: تقدّم رسانید

بیتیمی که ناکرده. قرآن درست . کتبخانه هفت^{۴۸} ملت بهشت
صلی الله علیه و آله و المعصومین و التابعین لهم باحسان الی یوم الدین.^{۴۹}
در منقبت خلفاء راشدین - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین .
لمؤلف کتاب ۵۰

اساس شریع را گردید^{۵۱} بانی به چار ارکان اقلیم معانی
نخست آن صادقی کو کرد بنیاد اساس شریع^{۵۲} را از صدق و ارشاد
دویم^{۵۳} آن عادل معمار دیندار که دایم خشت میزد بهر آن دار^{۵۴}
سیم^{۵۵} آن شمع جنت زینت^{۵۶} عرش که افکند از حیا آن^{۵۷} خانه را فرش^{۵۸}
چهارم عالمی کز علم محمود در این خانه را بر خلق بگشود
مسیحا کو به چرخ^{۵۹} چارمین است بر ایشان در فضیلت پنجمین است^{۶۰}
ذکر محامد پادشاه اسلام - خلد الله تعالی ظلال سلطنته و شید ارکان مملکت و
دولته. ۶۱

پس از حمد دادار نعت نبی است^{۶۳} وزان پس^{۶۴} دعایی که فرضست چیست؟
دعای شهنشا دیهیم و گاه پدر بر پدر خسرو^{۶۵} و پادشاه
فرازنده پنایه سروری فروزنده ماه^{۶۶} نیک اختری

ز آب کَفَش ابر گریان شده فشاننده گنج دریا به رزم^{۶۸}
 دراننده قلب خارا به رزم^{۶۹} سپهر از کسمربستگان درش
 ظفر یک سپاهیست از لشکرش کجا لشکر عزم او سیر کند
 زود چرخ گردنده آنجا به گرد بر آفاق گسترده ظل همای
 در آن سایه آسوده خلق خدای ز یک سوی ظلمت ز یک سو امان
 چو سَدِیست شمشیر او در میان ز شمشیر درفش درخشان^{۷۱} ظفر
 چو از خانه شیر تابنده خور نبیند بصر زوی او جز^{۷۲} به خواب
 نسیند نظیرش نظر جز در آب گر از گره پرسی که در بحر و بر^{۷۳}
 که زبید که بندند پیشش^{۷۴} کمر به لفظ صدا^{۷۵} بانگ آید ز کوه
 که سلطان حسین آفتاب^{۷۶} شکوه الا ای جهاندار فیروز بخت
 سزوار شاهی و دیهیم و^{۷۷} تخت سر فرقدان پایه تخت^{۷۸} تست
 بلند آسمان سایه بخت^{۷۹} تست نگینی است^{۸۰} خورشید بر افسرت
 جایی است ناهید بر ساغرت زمین و زمانه به کام تو باد^{۸۱}
 همه پادشاهان غلام تو باد^{۸۲} شب مملکت را مه و اختری^{۸۳}
 تن سلطنت را سر^{۸۴} و افسری کسی را که کین تبواش داد تاب
 ندادش جز از چشمه تیغ آب^{۸۵} زهی در تن مملکت جاودان
 وجود تو چون جان و حکمت روان^{۸۶} اگر حمله بر کوه خارا کنی
 چو خاشاکش^{۸۷} از جای خود برکنی به گرد تو شبه زادگان خبروان^{۸۸}
 همه سروران^{۸۹} بدیع الزمان

۶۷. اس : ببر ۶۸. م : فشاننده بزم دریا به رزم ۶۹. م : دراننده قلب دار به رزم

۷۰. ت : دیگر ۷۱. ت : درافشان ۷۲. تر : روی او را به خواب

۷۳. ت : بر و بحر ، م : از بحر و بر ۷۴. م : به پیشش کمر

۷۵. ت : سحا پاسخ ، تر : صدا پاسخ آید ۷۶. بر ، با : آسمان ۷۷. اس : زیبای

۷۸. اس : بخت ۷۹. اس : تخت ۸۰. اس : نگین است ۸۱. بر ، با ، م : تواند

۸۲. بر ، با : تواند ۸۳. م : به روز اختری

۸۴. ت : شه ؛ ه : — ابیات «ز شمشیر درفشش... و افسری»

۸۵. اس : این بیت با بیت بعدی جا به جاست ۸۶. ت : — این بیت

۸۷. م ، با : چو خاشاک ۸۸. ت ، تر ، بر ، م : شه زادگان جهان ؛ با : شه زادگان زمان

ز کان شرف هر یکی گوهزی چو حورزند ایشان و جنت پزی
درین عالم از هر چه بایستی است - نکوتر از فترزند شایسته نیست^{۹۰}
به دیدار شهزادگان شاد باش - ز اندوه آیینده آزاد باش^{۹۱}
صبح سعادت صباح تو باد - جتوید ملایک جناح تو باد
کسی را که با توست در سر غرور - کنایه از سر و سر، ز تن باد دور
در بیان فضیلت فصاحت و بلاغت و تفصیل اصحاب این صناع^{۹۲}

برای منیر و خاطر خطیز ارباب فضل و فطنت، اصحاب علم و حکمت^{۹۴} واضح و
ظاهر است که حق - سبحانه و تعالی - از مکن عالم غیب و از گنجینه^{۹۵} مخزن^{۹۶} لاریت
مجموعه ای^{۹۷} چون وجود انسان به صدر ظهور حیات نیاورده^{۹۸} و در حقایق حقایق و
شکرستان ذقایق به جانفزایی و دلگشایی^{۹۹} و شیرین زبانی چون نطق آدمی^{۱۰۰}
طوطی از جمله مرغان اولی اجتنح به نیات^{۱۰۱} حسن^{۱۰۲} پیرویده.
بیت^{۱۰۳}

نخسین فطرت پستین شمار - قوی خویشتن را به بازی مدار
اعلی^{۱۰۴} علین مراتب انسانی علم و حکمت است که «لقد^{۱۰۵} خلقنا الانسان فی
احسن^{۱۰۶} تقویم^{۱۰۷}» و «اسفل سافلین^{۱۰۸}» آدمی جهل و حماقت است که «ثم رددناه اسفل^{۱۰۹}»

۹۰. ت. یا، بر، م، تر: خسروان
۹۱. ت. + این بیت: دلت خرم و ملک معمور باد. ز جاه تو چشم بدان دور باد
ه: - ابیات کسی را که ... باد دور
۹۲. ت. - بیان فضیلت... صناع: بر، م، با: در بیان فضیلت؛ ه: در بیان فضیلت فصاحت و بلاغت و
تفصیل اصحاب این مسند طاعت؛ اس: - در...
۹۳. اس: این اصحاب صناع: ه: از باب فضل عزت و اصحاب علم و حکمت ظاهر و واضح است
۹۴. بر، م، تر، ت، با: + ظاهر و ۹۵. تر: گنجینه و از ۹۶. ت. + خزینه
۹۷. م: مجموعه ای چون وجود انسانی؛ اس: مجموعه انسانی به صدر صدور حیات نیاورده.
۹۸. بر، م: - حیات؛ ه: مجموعه ای همچون وجود انسانی به صدر ظهور نیاورده
۹۹. م: - دلگشایی ۱۰۰. ت: شیرین زبانی و نکته دانی چون نطق انسانی
۱۰۱. ه: انفاس ناطقه آدمی؛ م: چون نفوس ناطقه نطق آدمی؛ با: نطق نفوس ناطقه؛ اس: نطق قوه
۱۰۲. ت: حسن نیات ۱۰۳. با: بیت نظم ۱۰۴. اس: اعلای ۱۰۵. اس: - لقد
۱۰۶. ت: لقد خلقنا... تقویم، قبل از بیت نخستین فطرت آمده است
۱۰۷. بر، ه: از آن عبارت است. آیه ۴، سورة التین. ۱۰۸. آیه ۵، سورة التین

سافیلین^{۱۰۹} پس از فحوای کلام کریم^{۱۱۰} مقرر شد که از حضيض حقارت و ممالک بر
اوج^{۱۱۱} مراتب ملایک^{۱۱۲} جز به اوصاف انسانی و معرفت یزدانی نتوان رسید.

بیت ۱۱۳

تو ز آدم خلیفه ای به گهر قوت خویش را به فعل^{۱۱۴} آور

نطق و فصاحت انسانی را کلید ابواب معانی نهاده اند، بلکه^{۱۱۵} طلسم کنوز دقائق^{۱۱۶}
را بدین مفتاح گشاده اند. آدمی به قوت نطق و تمیز از حیوان^{۱۱۷} ممتاز است و گرنه در
وجود بر جمیع^{۱۱۸} خلائق بازست^{۱۱۹}. زبان بهایم و دواب به زندان صموت^{۱۲۰} و
حجاب محبوس است^{۱۲۱} و گرنه همه^{۱۲۲} اشیاء به نزدشان محسوس است. عارف
رومی - قدس سره -^{۱۲۳} در این باب می فرماید در مثنوی^{۱۲۴}:

جس^{۱۲۵} حیوانی ندارد اعتبار ای اخی^{۱۲۶} در کوی قضا بان گذار
فرهی حیوان کند از خورد و نوش^{۱۲۷} می شود انسان قوی از راه گوش
دریغ نباشد که چنین^{۱۲۸} طوطی از شکرستان فصاحت^{۱۲۹} و مقال محروم باشد^{۱۳۰}
و تأسف نشاید^{۱۳۱} که مثل این^{۱۳۲} بلبل از گلستان آمال^{۱۳۳} معدوم گردد^{۱۳۴} و عالم
ارواح که شفاف و صافی است، فیض آن ارباب فصاحت را وافی^{۱۳۵} و کافی است.

بیت

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند^{۱۳۶} آنچه^{۱۳۷} استاد ازل گفت بگو می گویم
صاحب دلی را از آنجا که مقام و حال اوست^{۱۳۸} لاشک شاهد عدل قال و مقال اوست.

۱۰۹. ه: به آن اشارت است ۱۱۰. اس: این کلام

۱۱۱. بر، تر، با، ه، ت، م: به اوج ۱۱۲. ت: مراتب ممالک ۱۱۳. با، تر: - بیت

۱۱۴. اس: به فضل آور ۱۱۵. تر: بلکه

۱۱۶. ت: کنوز معانی، م: بلکه کنوز دقائق طلسم به این مفتاح گشاده

۱۱۷. م: دیگر حیوانات، ت: حیوانات ۱۱۸. ه، را جمیع

۱۱۹. بر، ه: انباز است، م: در وجود بر جمع باز است

۱۲۰. اس: صورت؛ م: صوت؛ ه: ظلموت ۱۲۱. م: محجوب است

۱۲۲. تر: - همه ۱۲۳. اس: - قدس سره

۱۲۴. با، م، ه، تر: - در مثنوی؛ بر: بیت ۱۲۵. اس: جس ۱۲۶. ت: ای پسر

۱۲۷. م: خورد و پوش ۱۲۸. ت: این چنین ۱۲۹. ت: - فصاحت

۱۳۰. بر، ه: محروم ماند؛ ت: گردد ۱۳۱. تر: شاید که مثل این بلبل

۱۳۲. ت: که اینسان بلبل ۱۳۳. م: عزت و آمال ۱۳۴. ت: باشد

۱۳۵. ت: - وافی ۱۳۶. ت: می دارند ۱۳۷. ت: هرچه ۱۳۸. م: وصال اوست

پس بدین^{۱۳۹} تقدیر بر سیاحان بوادی حقیقت و سیاحان بحار طریقت^{۱۴۰} نه بر عبث در بادیۀ جانگداز^{۱۴۱} حکمت و معرفت و در بحار خونخوار اندیشه و خلوت^{۱۴۲} سیاحت و سیاحت^{۱۴۳} کرده‌اند، بلکه^{۱۴۴} از خار مغیلان این بادیه گلی^{۱۴۵} چیده‌اند و از غواصی این^{۱۴۶} بحر لایتناهی به دُرَدانه‌ای رسیده‌اند.

بیت

زاتش^{۱۴۷} فکرت چو پریشان شوند با ملک از جمله خویشان شوند

۱۴۸ در بیان تخصیص شعر^{۱۴۹} و فرقه^{۱۵۰} فصحا و بلغا

عارفان و فاضلان، معانی غریبه و معارف دقیقه^{۱۵۱} را مثل عروسی تصوّر کرده‌اند و شیوهٔ نظم را بر عرایس ابکار^{۱۵۲} افکار زیوری دانسته‌اند.^{۱۵۳} هرچند حسن و لطافت محبوب بی‌زیور تمام است، اما کار عود بی‌وجود^{۱۵۴} مجمر^{۱۵۵} خام است.

قطعه^{۱۵۶}

عشق مشاطه‌ای است شورانگیز^{۱۵۷} که حقیقت کند به رنگ مجاز
تا به دام آورد دل محمود بطراز به شانه زلف ایساز
مشاطگان عرایس افکار و ناقدان نفایس^{۱۵۸} اسرار شاعران نامدارند که غواص طبع
کریم و سیاح ذهن^{۱۵۹} مستقیم ایشان در لمحه‌ای از لجهٔ لامکانی^{۱۶۰} هزاران دُر^{۱۶۱}
معانی به ساحل زندگانی رسانند، بلکه^{۱۶۲} بر فرق اهل^{۱۶۳} معنی فشانند. به تحقیق
شاهباز معنی^{۱۶۴} مقید دام این^{۱۶۵} جمع و توسن تند^{۱۶۶} نکته‌دانی رام این فرقه است.

۱۳۹. ت: هـ، برین، بر: بر این

۱۴۰. اس: سیاحان به وادی طریقت، ت: با: طریقت و سیاحان بحار حقیقت، تر: هـ: سیاحان وادی

حقیقت و سیاحان بحار طریقت ۱۴۱. ت: جانکه ۱۴۲. بر: خسوت

۱۴۳. ت: خلوت و سیاحت گردیده‌اند ۱۴۴. تر: بلک ۱۴۵. ت: گلبرگ ۱۴۶. تر: آن

۱۴۷. ت: زاتش ۱۴۸. م: با: — در بیان ۱۴۹. بر، تر: ت، با: شعرا

۱۵۰. اس: از فرق ۱۵۱. ت: معانی دقیقه و معارف غریبه ۱۵۲. تر: + و ۱۵۳. م: داشته‌اند

۱۵۴. تر: — وجود ۱۵۵. بر: مجمره ۱۵۶. ت: بیت: با: شعر؛ م: تر: — قطعه

۱۵۷. تر: با، م: رنگ آمیز ۱۵۸. تر: نفاس ۱۵۹. با، م: سیاح ذکر

۱۶۰. بر: ت: لامکان ۱۶۱. تر: در ۱۶۲. تر: بلک ۱۶۳. ت: ارباب معنی

۱۶۴. ت: معانی معنی ۱۶۵. تر: آن ۱۶۶. بر، م: نکته: اس: تند رام این

قال^{۱۶۷} السَّنَائِي فِي هَذَا الْمَعْنَى:

بیت ۱۶۸

شاعران را از شمار راویان مشمر که هست جای عیسی آسمان و جای طوطی شاخسار
علمای آثار و روایات^{۱۶۹} اخبار اتفاق کرده‌اند که از زمان هبوط آدم پاک بدین توده
خاک به هر وقتی^{۱۷۰} نوعی از علوم بین الناس جلالتی و قدری می‌یافته^{۱۷۱} است و
حکمای آن اقوام^{۱۷۲} و علمای آن ایام^{۱۷۳} بدان^{۱۷۴} علم می‌کوشیده‌اند و مستهاج
نبوت را بدان استدراج می‌پوشیده‌اند. چنان‌که^{۱۷۵} به عهد نوح - علیه السلام - علم^{۱۷۶}
دعوت و عزیمت به روزگار ابراهیم - علیه السلام - علم آشکاری و به روزگار موسی -
علیه السلام - علم^{۱۷۷} سحر و کیمیا و به دور^{۱۷۸} عیسی - علیه السلام - علم^{۱۷۹} حکمت و
طبابت و مهره این فنون^{۱۸۰} عن عمی العیون بدین علوم^{۱۸۱} دعوی نبوت^{۱۸۲} می‌کرده‌اند
و این علوم را معجزه می‌دانسته‌اند.^{۱۸۳} پس قدرت بی‌علت الهی بر فحوای «وَمَا أَرْسَلْنَا
مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»^{۱۸۴} اقتضای آن کرد که انبیای اولوالعزم^{۱۸۵} را - صلوات
الله^{۱۸۶} علیهم اجمعین - جهت ابطال آن ادیان و گوشمالی^{۱۸۷} سروران آن^{۱۸۸} زمان
مبعوث کرد. چنانچه^{۱۸۹} معجزه نوح^{۱۹۰} - علیه السلام - دعای او بود -^{۱۹۱} که «رَبِّ لَا تَذَرْ
عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»^{۱۹۲} و معجزه ابراهیم - علیه السلام - دخول او^{۱۹۳} در آتش
^{۱۹۴} که «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»^{۱۹۵} و معجزه موسی - علیه السلام -

۱۶۷. با، م: - قال... معنی ۱۶۸. با: - بیت ۱۶۹. ت: راویان ۱۷۰. تر: + که

۱۷۱. تر: یافته است ۱۷۲. تر: زمان ۱۷۳. ت: اقوام ۱۷۴. بر: انام

۱۷۵. ت: بدین

۱۷۶. ت: چنانکه به عهد نوح علیه السلام علم آتش کاری و به روزگار موسی علم سحر و کیمیا و به دور

عیسی حکمت و طبابت ۱۷۷. اس: - علم ۱۷۸. م: - علم ۱۷۹. م: + و به روزگار

۱۸۰. بر، با، تر: - علم ۱۸۱. م: علیه السلام و زمره این فنون ۱۸۲. ت: علم

۱۸۳. م: بدین علم دعوت نبوت ۱۸۴. ت: می‌پنداشته‌اند

۱۸۵. ه: - تند نکته‌دانی... رسولی الا ۱۸۶. آیه ۴، سورة ابراهیم. ۱۸۷. ت: اولوالعزم

۱۸۸. بر: صلوات الله و سلامه ؛ ت: صلوات الله علیه ؛ با: صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

۱۸۹. بر، ت، با، تر: گوشمال ؛ م: آن ادیان کوشیده بهر گوشمال سروران جهان مبعوث کردند چنانکه

معجزه حضرت نوح ۱۹۰. ت: - آن ؛ با: سروران آن زمان مبعوث گردانید

۱۹۱. ت: چنانکه ۱۹۲. م: + و سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فصاحت ؛ با: + نبی

۱۹۳. ت: دعای او آن بود ۱۹۴. آیه ۲۶، سورة نوح. ۱۹۵. تر: - او

۱۹۶. بر: آتش بود ؛ ت: + نمرود ۱۹۷. با: - علی ابراهیم ؛ آیه ۶۹، سورة انبیاء.

عصای مبارک او^{۱۹۸} که جمیع آلات و ادوات سحر^{۱۹۹} را فرو برد. «قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا»^{۲۰۱} فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى و معجزه - عیسی - علیه السلام - علم^{۲۰۲} و حکمت و طبابت بود به نوعی شرف^{۲۰۳} که به دم جانبخش او مرده زنده شد که^{۲۰۴} «وَأَبْرَأُ الْإِكْمَةَ وَ الْآبْرَصَ وَ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»^{۲۰۵} و به وقت ظهور خاتم النبیین - صلوات الله علیه و سلامه -^{۲۰۶} علم فصاحت و بلاغت به نوعی شرف یافته بود^{۲۰۷} که فصحای عرب بدین علم دعوی^{۲۰۸} نبوت می کردند^{۲۰۹} و امیه بن ابی الصلت^{۲۱۰} که پیشوای^{۲۱۱} شعرای مشرکان بوده است و آیه کریمه^{۲۱۲} «الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»^{۲۱۳} در حق آن گمراه نزول کرده، دایم دعوی باطل کردی و قرآن عظیم و فرقان کریم که حروف آن ظروف بلاغت است و معجزه حضرت رسول الله^{۲۱۴} صلی الله علیه و سلم - گشت که «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ ۲۱۵ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» شتاب^{۲۱۶} قرآن^{۲۱۷} که کلام شفاعش سبحانست، مظل مزخرفات شیطانی گشت. چون علم^{۲۱۸} قدم^{۲۱۹} قرآنی به ذروه عبوق رسید،^{۲۲۰} فصحای عرب سر در گلیم^{۲۲۱} خمول و ادبار کشیدند و کرم شتاب^{۲۲۲} را پیش چشمه آفتاب چه تاب^{۲۲۳} و پاره قصب به نور ماهتاب آب ندارد.^{۲۲۴}

شیخ عارف نظامی^{۲۲۵} - رحمة الله علیه -^{۲۲۶} مناسب این حال^{۲۲۷} گفته اند:^{۲۲۸}

۱۹۸. با : او بود ۱۹۹. تر : سحره ۲۰۰. م : عصای او که جمیع ادوات و آلات سحر را فرو برد
 ۲۰۱. ت : - قال... فإلقاها : آیه ۲۰، سورة طه.
 ۲۰۲. ت : - علم : با، م : حکمت بود و طبابت ؛ بر : علم و حکمت بود و طبابت
 ۲۰۳. بر، ت، با : - به نوعی شرف ۲۰۴. ت : که قال عز من قایل رات
 ۲۰۵. آیه ۹، سورة آل عمران ؛ م، ت، با : - بإذن الله ۲۰۶. تر : صلوات و سلامه علیه
 ۲۰۷. ت : - بود ۲۰۸. هـ : - بلسان قومیه... علم دعوی ۲۰۹. بر : می کرده اند
 ۲۱۰. ت : ابی الصلب ۲۱۱. ت : مقتدای ۲۱۲. تر : آیت کریمه و الشعرا
 ۲۱۳. آیه ۲۲۴، سورة الشعراء.
 ۲۱۴. تر، با : رسول علیه السلام گشت ؛ م : معجزه رسول گشت ؛ ت : معجزه رسول علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات گشت
 ۲۱۵. ت : قال عز من قایل قل لو اجتمعت الجن و الانس ؛ یا : الجن و الانس ؛ تر : قال عز من قایل کل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ۲۱۶. آیه ۸۸ سورة الاسراء ۲۱۷. ت : فرقان
 ۲۱۸. ت : - علم . ۲۱۹. م : قدوم . ۲۲۰. اس : رسیده ۲۲۱. بر، با، تر، م : زیر گلیم
 ۲۲۲. ت : - را ؛ بر : شب تاب پیش ۲۲۳. بر، تر، ت، با : - چه تاب
 ۲۲۴. بر، تر : ماهتاب چه تاب آورد ؛ م، با : کرم شب تاب به نور آفتاب و پاره قصب به تابش ماهتاب چه تاب آورد چنانکه
 ۲۲۵. م : شیخ عارف شیخ نظامی فرماید ؛ ت : به نور ماهتاب چه تاب آورده و مناسب این حال شیخ العارف

بیت ۲۲۹

گر بدی گوهری و رای سخن آن فرود آمدی به جای سخن^{۲۳۰}
 غرض از این اطناب آن است که پایه فصاحت^{۲۳۱} و بلاغت رفیع و منیع است^{۲۳۲} و
 حضرت با رفعت رسالت^{۲۳۳} - صلی الله علیه و سلم -^{۲۳۴} همواره شعرای^{۲۳۵} اسلام را
 عزیز و مکرم داشتی و بر زبان مبارک^{۲۳۶} آن حضرت گذشته که *إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً*^{۲۳۷} و
 به اتفاق جمهور علما در مجلس^{۲۳۸} رسول الله^{۲۳۹} - صلی الله علیه و سلم - و اصحاب
 عظام^{۲۴۰} ایشان شعرا شعر گفته اند و مدایح گذرانیده اند و صله و تربیت یافته؛^{۲۴۱} و قبل
 از بعثت حضرت رسالت^{۲۴۲} - صلی الله علیه و سلم - شعرا را^{۲۴۳} حکما می نوشته اند و
 هر کس که^{۲۴۴} در علم شعر ماهر می بوده^{۲۴۵} امیر قبیله و قوم او می شد؛^{۲۴۶} و
 امرؤ القیس که یکی از^{۲۴۷} استادان صنایع^{۲۴۸} شعر^{۲۴۹} است، پادشاه^{۲۵۰} بوده است،^{۲۵۱}
 به یمامه و او را ماء السماء لقب بوده است.^{۲۵۲} صاحب کتاب شرف النبی
 می آورد که حسان بن ثابت - رضی الله عنه - از شعرای حضرت رسالت پناه^{۲۵۳} بوده و

نظامی قدس سره می فرماید ۲۲۶. تر: - علیه

۲۲۷. تر: این حال این بیت فرماید؛ بر: می فرماید؛ با: + رحمة الله مناسب این حال این بیت می فرماید

۲۲۸. ه: - نبوت می کردند... گفته اند. ۲۲۹. با: مثنوی

۲۳۰. م، تر: ز آسمان آمدی به جای سخن؛ بر: + بیتی قبل از این:

عرش و شرع و شعر از هم خواستند کار عالم زین سه پس آراستند

۲۳۱. تر: پایه فصاحت رفیع است و حضرت ۲۳۲. ت: - غرض... منیع است

۲۳۳. ت: رسالت پناه ۲۳۴. م: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

۲۳۵. اس: شعرای اهل اسلام

۲۳۶. با: - مبارک؛ تر: مبارک گوهر نثار آن حضرت؛ بر: مبارک حضرت؛ ت: و بر لفظ درر بار گوهر نثار

آن حضرت ۲۳۷. «ان من الشعر لحكمة» حدیث است

۲۳۸. در مجلس رفیع حضرت رسالت شعرا را حکما نوشته اند

۲۳۹. ت: - از رسول الله... تا حکما می نوشته اند ۲۴۰. با: در مجلس رسول و اصحاب عظام

۲۴۱. با: یافته اند ۲۴۲. اس: - صلی الله علیه و سلم ۲۴۳. اس: + قبل از بعثت

۲۴۴. تر: - که ۲۴۵. م: در فن شعر ماهر بوده

۲۴۶. م، با: و قوم می شده؛ بر: تر: قبیله و قومی می شده ۲۴۷. م: که از

۲۴۸. ت: تر: - صنایع

۲۴۹. با: بر: استادان شعر است؛ م: این فن است؛ با: از استادان شعر است پادشاهی بوده است

۲۵۰. ت: تر: پادشاه دیار یمامه بوده است

۲۵۱. تر: و بین الاحباء و الاقوام به ماء السماء لقب یافته بود ۲۵۲. بر: - است

۲۵۳. ت: و الاحباء و الاقوام به ماء السماء لقب یافته مؤلف سیرالنبی آورده که

۲۵۴. ت، با: حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم؛ تر: رسالت بوده؛ بر: رسول صلعم

همواره مدح رسول ^{۲۵۵} الله صلی الله علیه و سلم - کردی ^{۲۵۶} و جواب اشعار شعرای کفار گفتی ^{۲۵۷} و ماریه قبطیه را و خواهر او را که شیرین نام بود، ملک شام ^{۲۵۸} به هدیه ^{۲۵۹} به حضرت ^{۲۶۰} رسول؟ - صلی الله علیه و سلم - ^{۲۶۱} فرستاد ^{۲۶۲} و ماریه را حضرت ^{۲۶۳} رسول ^{۲۶۴} - صلی الله علیه و سلم - به خدمت ^{۲۶۵} خود ^{۲۶۶} قبول کردند و سلاله برگزیده که ابراهیم است از ماریه زاده است ^{۲۶۷} و ^{۲۶۸} شیرین را حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز خندق به صله ^{۲۶۹} شعری که حسان به روز غزای خندق به جهت رسول ^{۲۷۰} گفته بود بدو بخشیدند ^{۲۷۱} و نیز حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله عنه ^{۲۷۲} و ائمه معصومین علیهم ^{۲۷۳} السلام و تابعین ^{۲۷۴} و اکثر مشایخ ^{۲۷۵} طریقت و سلاطین روزگار به گفتن شعر ^{۲۷۶} اشتغال نموده اند. ^{۲۷۷} قیاس ^{۲۷۸} می باید کرد ^{۲۷۹} علمی ^{۲۸۰} که قرآن عظیم ناسخ آن علم شده ^{۲۸۱}

۲۵۵. ت: و همواره مدح رسول صلوات الله علیه گفتی؛ تر: رسول علیه السلام کردی؛ بر: حضرت رسول کردی؛ با: همواره مدح رسول کردی؛ م: صاحب کتاب شرف النبی که حسان بن ثابت است همواره مدح آن حضرت گفتی ۲۵۶. ه: بیت، شعر و غرض از..... کردی

۲۵۷. ت: و جواب شعرای کفار باز دادی

۲۵۸. ت: و ماریه قبطیه و شیرین خواهر او را که ملک فلسطین

۲۵۹. تر: به هدیه رسول علیه السلام فرستاد ۲۶۰. ت: - حضرت

۲۶۱. با: بر رسول علیه السلام فرستاد ۲۶۲. ت: فرستاده بود

۲۶۴. تر: رسول به خدمت خود قبول کرد و ابراهیم فرزند حضرت رسول از آن جاریه است و شیرین را حضرت رسالت به صله شعری که حسان روز غزای خندق جهت

۲۶۵. بر: رسول به خدمت ۲۶۶. ت: به خدمت مبارک خاص گردانید

۲۶۷. ت: - و زلاله..... زاده است ۲۶۸. و ابراهیم فرزند رسول از آن جاریه است؛ اس: ذلاله

۲۶۹. با: و ماریه را رسول به خدمت خود قبول کرد و ابراهیم فرزند رسول از آن جاریه است و شیرین را حضرت رسالت به صله

۲۷۰. بر: و شیرین را حضرت رسالت به صله شعری که حسان به روز غزای خندق جهت رسول صلعم

۲۷۱. تر: بخشید؛ م: عبارت و جواب اشعار..... داده است را چنین آورده، و شیرین که خواهر ماریه قبطیه است و ملک شام به هدیه رسول صلعم فرستاده بود، به صله شعری که حسان در روز حرب خندق

جهت آن حضرت گفته بود بدو بخشید؛ ت: و شیرین را به حسان به صله شعری که به روز غزای خندق گفته و مدح اصحاب در آن درج کرده بخشید

۲۷۲. ت: تر: - رضی الله عنه؛ با، بر: کرم الله وجهه ۲۷۳. ت: علیه السلام

۲۷۴. م: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و تابعین

۲۷۵. تر: اکثر از مشایخ؛ با: و اکثری از مشایخ؛ ت: و اکثر مشایخ انام و سلاطین اسلام

۲۷۶. ت: اشعار

۲۷۷. تر: نموده اند و خلاف آنکه شعرای جاهلیت را حضرت رسول نکوهش و ذم فرمود قیاس باید کرد که علمی که قرآن عظیم

باشد در مرتبه ۲۸۲ و پایه کم علمی ۲۸۳ و عملی نباشد.

حکایت کنند ۲۸۴ که سلطان محمود ۲۸۵ غزنوی هرکس ۲۸۶ را که به دست خود بزدی، ۲۸۷ آن کس را دیگر هیچ آفریده نتوانستی زدن ۲۸۸ و ۲۸۹ گفتندی همچون ۲۹۰ محمود ۲۹۱ کسی باید تا او را تواند زدن ۲۹۲. جایی که حرمت مخلوق بر بنده ۲۹۳ و بنده زاده بدین نوع است، پس، علمی که شکنده آن قرآن عظیم ۲۹۴ باشد، هیچ علم او را ۲۹۵ نتواند شکست. و به روزگار قدیم شعرا را تعظیم و تکریم بلاغیت بود ۲۹۶ و ملوک ۲۹۷ و اغنیا ۲۹۸ و صدور روزگار صله شعر را در ذمت ۲۹۹ خود فرض عین، بل که عین فرض ۳۰۰ دانسته اند. در آثار ۳۰۱ و اخبار ۳۰۲ است که روزی ۳۰۳ حضرت ۳۰۴ رسالت - صلی الله علیه و سلم - مدینه ۳۰۶ را به فر قدوم ۳۰۷ خود مشرف و

۲۷۸. ت: به خلاف آنکه شعرهای جاهلیت را حضرت رسول نکوهش و ذم فرمود و شعرای اسلام را نوازش و تحسین نمود و افضل الدین خاقانی علیه الرحمة درین باب فرماید بیت:

شاعران را گرچه غاوون خواند در قرآن خدای
هم ازیشان بود ظاهر وجه...؟

۲۷۹. ت: م، با: باید کرد

۲۸۰. اس: که علم که: بر: قیاس باید کرد که علمی که علم: م، با: علمی که

۲۸۱. ت: - شده: م، با: ناسخ آن شده باشد ۲۸۲. با: در رتبه

۲۸۳. تر: م: عملی و علمی نباشد ۲۸۴. بر: حکایت، حکایت کنند که

۲۸۵. ت: تر: سلطان یمن الدولة سلطان محمود غزنوی

۲۸۶. تر: را که به دست خود بزدی آن کس را دیگر هیچ آفریده نتوانستی

۲۸۷. با: بزدی، آن کس را دیگر هیچ کس نتوانستی: ت: دیگر آنکس را هیچ آفریده نتوانستی: بر: م: آن

کس را دیگر هیچ آفریده نتوانستی زدن: م: زد ۲۸۸. هـ: - و جواب... نتوانستی زدن

۲۸۹. ت: و گفتی که

۲۹۰. تر: که همچو محمود کسی باید تا او را بزند جایی که حرمت مخلوق بل بنده

۲۹۱. ت: سلطان محمود

۲۹۲. ت: با: کسی باید تا او را بزند: م: چون محمود کسی باید که وی را بزند: بر: که او را بزند

۲۹۳. بر: مخلوقی بل بنده ای: م: جایی که خیر مخلوقی بلکه بنده زاده ای: ت: جایی که حرمت مخلوقی

بل بنده یا بنده زاده این قدر باشد ۲۹۴. بر: تر: ت: با: قرآن عزیز

۲۹۵. بر: علمی آن را: م: آن را: ت: تر: با: علم آنرا ۲۹۶. بر: با: بلاغیت کرده اند

۲۹۷. م: - ملوک

۲۹۸. تر: و صدور و اغنیا و نوازش و صله شعرا را بر ذمت خو فرض عین بلکه: بر: با: م: صدور و وزرا

۲۹۹. بر: با: شعرا را بر ذمت خود

۳۰۰. م: فرض، بلکه فرض داشته اند: ت: تر: با: می دانسته اند

۳۰۱. ت: تر: با: - و اخبار ۳۰۲. م: آثار است ۳۰۳. بر: حکایت، حکایت کنند که

۳۰۴. تر: که حضرت ۳۰۵. ت: صلی الله علیه و آله و سلم

۳۰۶. تر: مدینه مبارک را به فر قدوم: بر: ت: با: مدینه مبارکه

مزین^{۳۰۸} می فرمود، انصار و اعوان^{۳۰۹} در آن روز^{۳۱۰} جملگی مبتهج و مسرور بودند و کنیزکان شاعره بر سر راه رسول الله^{۳۱۱} - صلی الله علیه و سلم - اشعار تهنیت می خواندند: برین منوال:

بیت ۳۱۲

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوُدَاعِ وَجَبَّ الشُّكْرُ عَلَيْنَا بِمَا دَعَا لِلَّهِ دَاعٍ^{۳۱۳}
چون رسول^{۳۱۴} الله - صلی الله علیه و سلم - به خانه ابی ایوب^{۳۱۵} انصاری - رضی الله عنه - نزول^{۳۱۶} فرمودند،^{۳۱۷} اول^{۳۱۸} سخن ایشان آن^{۳۱۹} بود: که رهاورد^{۳۲۰} کنیزکان^{۳۲۱} که به قدوم ما مسرور بودند و مدح و تهنیت می گفتند لابد است که ایشان^{۳۲۲} را از انعام عام خود محظوظ گردانیم. و از راه آورد شریف خود آن مستورات را حصه ای و از جیب^{۳۲۳} با ترحیب خود هریکی را قراضه ای بخشید.^{۳۲۴}
حکایت کنند که اعیانی از بزرگان^{۳۲۵} شعرای عرب بود و او از یمامه^{۳۲۶} است. روزی

۳۰۷. بر، با، تر: قدوم شریف؛ اس: قدم

۳۰۸. بر، تر، م: مزین و مشرف؛ ت: مزین و مشرف گردانید

۳۰۹. ت: اعوان و انصار ۳۱۰. م: آن روزگار

۳۱۱. تر: رسول اشعار تهنیت بدین منوال می گفتند و می خواندند (بقیه عبارت خوانا نیست)؛ با: رسول اشعار تر: رسول اشعار تهنیت بدین منوال می خواندند؛ ت: بر سر راه رسول بدین منوال اشعار تهنیت می گفتند و می خواندند؛ م: و کنیزکان مغنیه بر سر راه اشعار تهنیت می خواندند

۳۱۲. بر: شعر؛ با، م: - بیت

۳۱۳. با: الینا به ثبات؛ م: طلع البدر الینا ثنات الوداع وحب الشکر علینا بما داع و ابداع؛ ت، با: وحب الشکر الینا ما داع الله داع؛

+ خیرمقدم ای به رویت دیده را صد مرحبا چشم جانرا نورآوردی و مردم را ضیا

۳۱۴. ت: چون حضرت صلی الله؛ م: چون رسول؛ بر: رسول رب العالمین ۳۱۵. ت، م: ابویوب

۳۱۶. ت: نزول اجلال؛ م، بر: فرمود؛ با: چون رسول رب العالمین به خانه ابویوب انصاری رضی الله تعالی عنه نزول فرمود ۳۱۷. هـ: - و گفتندی... فرمودند.

۳۱۸. تر: سه سطر نخستین خوانا نیست

۳۱۹. ت، بر: اول سخنش این؛ م: اول سخنش آن ۳۲۰. ت: - که

۳۲۱. م: کنیزکانی که؛ ت: - که

۳۲۲. با: - ایشان؛ م: می سرودند باید که ایشان را از انعام خود محظوظ سازیم

۳۲۳. اس: جیب خود؛ ت: پس از راه آورد شریف خود ایشان را حصه و از جیب با ترحیب خود ایشان را قراضه ای بخشید. ۳۲۴. بر: حکایت ۳۲۵. ت: اکابر

۳۲۶. ت: - و او از یمامه است؛ م: بوده است و از یمامه

به مجلس احنف بن قیس درآمد.^{۳۲۷} دید که احنف و حنظله بن شیب که از ابنای اعمام بودند، نشسته‌اند.^{۳۲۸} و با هم در باب فضیلت و کرم و توانگری و خیل و حشم در مناظره و مفاخره‌اند.^{۳۲۹} و بارنامه و شکوه خود بیان^{۳۳۰} می‌کنند. در آخر هر دو اتفاق کردند که اعشی مرد^{۳۳۱} متصف و فاضل است و میان ایشان حکم^{۳۳۲} باشد. اعشی فی الحال رو^{۳۳۳} به حنظله کرد، این شعر^{۳۳۴} بخواند:

شعر^{۳۳۵}

كُئِيتَكَ مِنْ وَرْدِهِ أَفْرُهُ^{۳۳۶} وَ دَاوُكَ مِنْ دَارِهِ أَنْزُهُ^{۳۳۷}
وَ تَوْبُكَ أَنْفُسَ مِنْ تَوْبِهِ وَ إِسْمُكَ مِنْ إِسْمِهِ أَنْبَهُ
وَلَكِنَّمَا الصَّدُورُ^{۳۳۸} أَوْلَى بِهِ وَ أَفْعَالُهُ بِأَعْلَى أَشْبَهُ

و حنظله در برهم زده^{۳۳۹}، از مجلس بیرون رفت و احنف خرم شد و اعشی را در کنار گرفته،^{۳۴۰} بوسه‌ها بر روی^{۳۴۱} او داد و در اثنای آن حال اعشی گفت: ای امیر اگر پند پذیری^{۳۴۲}، نصیحتی کنم.^{۳۴۳} گفت: بگو. گفت: زنه‌ار^{۳۴۴} در مجالس^{۳۴۵} به مفاخرت خود سخن نگویی و مناظره نکنی^{۳۴۶} که این شیوه طریق بزرگان نیست.

بیت

اگر مشک خالص تو داری مگوری که ناچار مشهور گردد به بوی^{۳۴۷}

۳۲۷. تر: قیس و حنظله بن شیب که ابنای اعمام بودند. ت: درآمد دید که احنف و حنظل بن شیب که از

ابنای اعمام بودند ؛ بر، با: دید که احنف بن قیس و حنظله بن شیب

۳۲۸. ت: - نشسته‌اند ؛ م: بودند، نشسته باهم ۳۲۹. با: در مناظره‌اند و مفاخرت

۳۳۰. تر: بیان می‌کنند و طمطراق عیان می‌سازند در آخر ؛ ت: باهم در افزونی ملک و حشم و اموال و... خدم در مناظره‌اند و مفاخره و بارنامه بیان می‌کنند و طمطراق عیان می‌سازند و در آخر ؛ م:

مفاخره‌اند در آخر ۳۳۱. تر: که مرد ؛ بر: مردی ؛ ت: که اعشی که مردی

۳۳۲. ت: حاکم باشد ؛ م: حکم کند ۳۳۳. ت: روی ؛ بر: روی به ؛ م: رویه جانب

۳۳۴. تر: و این شعر برو خواند ؛ ت: روی به حنظله کرد و گفت ؛ بر، با: کرد و این شعر برو خواند ؛ م: و این شعر خواند. ۳۳۵. تر: - شعر ۳۳۶. م: و زاده افره

۳۳۷. ه: - «اول سخن ایشان... انزه» ۳۳۸. تر: الصدورا ۳۳۹. ت، اس: درهم زده ؛ با: به هم زد

۳۴۰. ت، م: گرفت ؛ با: کنار خود گرفته ۳۴۱. با: روی وی

۳۴۲. بر: اگر در پذیری ؛ م: اگر پذیری ۳۴۳. اس: کنم ۳۴۴. تر: زینه‌ار

۳۴۵. ت، م: مجلس

۳۴۶. ت، با: به مفاخرت سخن نگویی و مناظره نکنی ؛ اس: سخن نکنی و مناظره نمایی

۳۴۷. م: و گر هست خود فاش گردد به بوی

احنف گفت: سه هزار گوسفند^{۳۴۸} بخشیدم صله شعر و هزار شتر^{۳۴۹} بخشیدم که در نظر خصم حمایت من کردی و هزار شتر دیگر^{۳۵۰} دادم بدین نصیحت که از گنج شایگان به نزد من بهتر^{۳۵۱} است. ^{۳۵۲} و در همان روز سه هزار گوسفند^{۳۵۳} و دو هزار شتر^{۳۵۴} تسلیم اعشی نمود^{۳۵۵} و اتباع^{۳۵۶} و ذریه^{۳۵۷} او به مالداري در دیار عرب مشهور شدند و انوری^{۳۵۸} فرماید:

چرا به شعر مجرد مفاخرت نکنم ز شاعری چه بد آمد^{۳۵۹} جریر و اعشی را؟
سمعانی^{۳۶۰} گوید: اصمعی گفت: روزی به قبیله بنی اسد رسیدم به خانه های اولاد طلحه بن جبیر اسدی^{۳۶۱} که از امرای بنی اسد بودند^{۳۶۲} و نزول کردم. مرا ضیافت^{۳۶۳} چنان که رسم بزرگان باشد، نمودند. اطوار آن ابرار مرا به دل خوش آمد. گفتم لابد است مدیحه جهت این قوم گفتن^{۳۶۴} و این سه بیت در مدح آن جماعت انشاء کردم^{۳۶۵}،
قایله:

ابناء طَلْحَةَ طابوا بِالْأَنْدَى مُهْجاً اذْ طَیَّبَ التَّجْدُ وَالْعُلَى^{۳۶۶} مَجْتَدَهْم
فَأَسْهَمُ قَاصِرٌ^{۳۶۸} عَنْ یَوْمِهِمْ^{۳۶۹} شِرفاً و یَوْمُهُمْ حَاسِدٌ عَنْ فَضْلِهِمْ غَدَهْمُ^{۳۷۰}

۳۴۸. م: گوسفند ۳۴۹. با: م: شتر
۳۵۰. اس: - و هزار شتر دیگر دادم؛ بر: شتر دیگر؛ با: هزار شتر دیگر؛ دادم
۳۵۱. ه: - از و ثوبک..... من بهتر
۳۵۲. تر: است و در روزی سه هزار؛ ت: - همان؛ بر: در آن یک روز
۳۵۳. بر: سه هزار گوسفند ۳۵۴. ت: اشتر ۳۵۵. ت: کردند
۳۵۶. تر: اتباع او به مالداري
۳۵۷. با: ذریات او؛ بر: ذریه او؛ م: و اتباع او؛ ت: و اعشی و اتباع او به مالداري در بلاد عرب
۳۵۸. تر: و انوری درین باب گوید بیت؛ بر: م: انوری در این باب می گوید: بیت؛ با: و حکیم انوری؛
ت: نظم الانوری ۳۵۹. تر: چه به آید جریر و اعشی را
۳۶۰. با: امام سماعی گوید که؛ ت: - سماعی گوید؛ بر: م: حکایت، و امام سماعی حکایت کند که
۳۶۱. م: جبیر که از؛ اس: - از ۳۶۲. بر: امرای بنی اسد بودند نزول کردم
۳۶۳. ت: با، م: بر: ضیافتی ۳۶۴. اس: - گفتن
۳۶۵. اس: گفته شد؛ بر: جهت این قوم گفتن و این سه بیت در مدح آن جماعت انشا کردم شعر.
م: مدحی جهت این قوم بگویم و این سه بیت انشا کردم عربیه؛ با: و این ابیات در مدح آن جماعت کردم.
الابیات ۳۶۶. ت: اذا؛ م: ان ۳۶۷. ت: با: العلیا
۳۶۸. با: فامسهم مستهم قاصروا ۳۶۹. م: توهم
۳۷۰. ت: عندهم؛ م: و توهم حاسد عن فضلهم عندهم

صَغِيرُهُمْ كَبِيرٌ فِي شَأْنِ عَلِيٍّ ٣٧١ مَن تَلَقَّى مِنْهُمْ نَقْلَ لَاقِيَتٍ ٣٧٢ سَيِّدَهُمْ ٣٧٣
و آن عزیزان سه هزار گوسفند با سه غلام چوپان به من دادند. ٣٧٤ و بعد از آن در مجلس
هارون الرّشید ذکر کرم و فضایل ٣٧٥ و ایادی و نعم آن قوم می کردم ٣٧٦. هارون گفت ٣٧٧
که: چرا این قوم ٣٧٨ فاضل از خدمت درگاه گردون اشتباه من عاقل باشند. فی الحال به
حضور ایشان مثال فرستاد و آن قوم را تربیت فرمود. اقطاع و مراسم و رتبه ٣٧٩ یافتند.
هرگاه که مراد دیدندی گفتندی ٣٨٠ که ما بزرگی را از تو به گوسپند ٣٨١ لاغری چند
خریده ایم ٣٨٢. صاحب کتاب ٣٨٣ ترجمان البلاغه آورده است ٣٨٤ که سعید مکرم ٣٨٥ بن
العلاء که به روزگار سلطان مسعود ٣٨٦ غزنوی از کریمان کرمان بود، وزیر ٣٨٧ به استقلال
بوده، شبل الدوله که یکی از اکابر شعرا و فضلاست به آوازه سماحت و کرم آن وزیر
مکرم از نیشابور ٣٨٨ عزیمت کرمان کرد ٣٨٩، به مدح وزیر قصیده ای انشاء کرد که
مطلعش ٣٩٠ این است:

مطلع ٣٩١

دَعِ الْعَيْسَ تَذَرِعْ عَرَضَ الْعَلَاءِ إِلَى ابْنِ الْعَلَاءِ ٣٩٢ وَإِلَّا فَلَا ٣٩٣
صاحب گفت: این قصیده چند بیت باشد؟ شاعر گفت: از چهل بیت زیاده است.

-
- ٣٧١ ت: صغیرهم کبیر فی افتاء علی ؛ م: صغیرهم کلیری افتاء علی ؛ با: فی افتناء علی
٣٧٢ ت: من تلقی نقلاً لاقیت ؛ م: نقلاً لاقیت ؛ اس: فقل
٣٧٣ ه: است و در همان..... سیدهم
٣٧٤ ت، م، با: به من همراه کردند ؛ ت: با سه نفر غلام و چوپانی با من همراه کردند
٣٧٥ ت، م، با: فضایل و کرم ٣٧٦ بر، با، م: + مکرم ٣٧٧ م: هارون الرشید
٣٧٨ با: چرا باید که این چنین قوم ؛ بر، م: این چنین قوم ؛ ت: هارون گفت چرا باید که این چنین قوم
فاضل از درگاه گردون اشتباه من عاقل باشند
٣٧٩ ت، با: مراسم و مرتبه امارت ؛ بر، م: و مرتبه امارت یافتند و
٣٨٠ م: وی را دیدندی می گفتند ما ٣٨١ ت، با: گوسفندی
٣٨٢ اس: به گوسفند چند لاغر خریدیم حکایت ٣٨٣ ت، با، م: - کتاب
٣٨٤ ت، با: که صاحب سعید ٣٨٥ م: مکرم العلاء ٣٨٦ ت، با: محمود
٣٨٧ ت، م، بر: وزیر ٣٨٨ بر: کرم مکرم از نیشابور
٣٨٩ ت، م، نمود ؛ ت، با: نموده ٣٩٠ م: مطلع آن این است
٣٩١ م، با: - مطلع ؛ بر، ت: شعر ٣٩٢ م، با: علی ابن علاء الا فلا ؛ ت: الاقلاء
٣٩٣ ه: - و آن عزیزان..... الا فلا ٣٩٤ تر: - «صاحب گفت..... زره»

وزیر خادمی را فرمود^{۳۹۵} تا بدره‌ای زر تسلیم شاعر کرد و عذر خواست که: هریتی را از ایات قصیده ترا بدره‌ای زر صله می‌باید^{۳۹۶} و در خزانه^{۳۹۷} من چهل بدره زر نیست. اگر چنانچه^{۳۹۸} ذکر انعام^{۳۹۹} سلاطین و اکابر که در حق طایفه شعرا به صدور رسیده،^{۴۰۰} زیاده بر این ایراد شود، موجب اطناب است.^{۴۰۱} و این فرقه همیشه نزد^{۴۰۲} سلاطین کامکار و اعیان روزگار^{۴۰۳} محترم و مقبول بوده‌اند. از شعرای عجم استاد رودکی را که^{۴۰۴} امیر نصر بن احمد سامانی صله کتاب^{۴۰۵} کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره^{۴۰۶} انعام فرمود و امیر عنصری به عهد سلطان محمود غزنوی مرتبه امارت یافت و امیر معزی^{۴۰۷} را سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه منصب ندیمی مجلس خاص بخشید. اما در این روزگار^{۴۰۸} پایه قدر این فرقه شکسته^{۴۰۹} و منتزل شده، سبب آن‌که نااهلان^{۴۱۰} و بی‌استحقاقان مدعی^{۴۱۱} این شغل شده‌اند. هر جا گوش کنی زمزمه شاعر است و هر جا نظر^{۴۱۲} کنی^{۴۱۳}، لطیفی و ظریفی و ناظریست. اما شعر از شعر و ردیف^{۴۱۴} از ردیف نمی‌دانند:

مصرع ۴۱۵

هر چیز که بسیار^{۴۱۶} شود خوار شود و گمان غلط برده‌اند^{۴۱۷} که مقصود از نظم، شعر است^{۴۱۸}. ندانسته‌اند^{۴۱۹} که در حجاب این حجله ابکار اسرار است، و در^{۴۲۰} درون

۳۹۵. اس: فرمود تا خادمی را

۳۹۶. ت: و عذر خواست که هر بیت از قصیده تو بدره زر صله دارد و می‌باید: بر: می‌باید داد

۳۹۷. ت: اما در خزانه من ۳۹۸. ت: چنانکه: تر: و اگر چنانکه ۳۹۹. با: دیگر انعام

۴۰۰. تر: به صدور پیوسته زیاده برین: م: رسیده ایراد شود: با: ایراد نماید ۴۰۱. بر: با: می‌شود

۴۰۲. با: پیش ۴۰۳. م: روزگار و اعیان ۴۰۴. با: بر: ت: تر: که

۴۰۵. بر: ت: نظم ۴۰۶. ت: هزار مثقال نقره ۴۰۷. ت: و به امیر معزالدین

۴۰۸. ت: روز

۴۰۹. تر: شکست یافته: ت: پایه قدر این طایفه شکست یافت و منتزل: با: شکست یافت و منتزل شده

است: اس: شده‌اند: بر: شکست یافته و منتزل شده است: م: شکست یافته و منتزل شده‌اند

۴۱۰. م: + و بی‌آدیان ۴۱۱. ت: تر: + و متصدی

۴۱۲. م: - و هر جا نظر کنی ۴۱۳. ه: - صاحب گفت: هر جا نظر کنی

۴۱۴. ت: و ردیف را ۴۱۵. م: - مصرع ۴۱۶. ت: هر چه بسیار

۴۱۷. تر: کرده‌اند

۴۱۸. ت: تر: مقصود از شعر نظم است: م: با: مقصود از شعر نظم است و پس: و: بر: + و پس و

۴۱۹. ت: تر: + و پس ۴۲۰. ت: - در

این حجره مخدرات افکار. بیچارگان پیاده نظم ساده^{۴۲۱} دل جهت خاطر ساده رویان
رنجی^{۴۲۲} می‌برند و حکیم فاضل اوحالدین^{۴۲۳} از روی غصه و رنج این طایفه
فرموده: ^{۴۲۴}

بیت

شعر در نفس خویشتن بد نیست^{۴۲۵} ناله من ز خست شرکاست
و ما^{۴۲۶} این داوری و گله‌مندی را به قطعه‌ای از سخنان شیخ عارف آذری^{۴۲۷} بر
طرف کنیم و این جماعت را بر آنچه^{۴۲۸} دانند و توانند معذور^{۴۲۹} داریم. ^{۴۳۰}

قطعه^{۴۳۱}

اگرچه شاعران از روی اشعار به یک جامند در بزم سخن مست
ولی با باده بسعضی حریفان فریب چشم ساقی نیز پیوست
زبان معنی ایشان گه نظم دهان از گفته صورت فرو بست^{۴۳۲}
همه غواص دریای کمالند^{۴۳۳} که در بحر حقیقت افکند شست
میین یکسان که در اشعار این قوم و رای شاعری چیز^{۴۳۴} دگر هست

۴۲۱. تر، م: ساده نظم ؛ ت: ساده نظم ساده جهت خاطر ساده رویان رنجی می‌زنند ؛ با: مخدرات ابکار
بیچارگان ساده نظم ساده دل جهت خاطری ساده رویان رنجی می‌زنند ؛ بر: بیچارگان ساده نظم ساده
دل جهت خاطر ساده رویان رنجی می‌زنند

۴۲۲. تر: رنجی می‌زنند ؛ م: رنجی می‌زنند

۴۲۳. ت، تر، با: اوحالدین انوری ؛ بر: حکیم فاضل اوحالدین انوری از روی غصه و رنج این طایفه این
بیت می‌گوید ؛ م: حکیم فاضل اوحالدین انوری از روی غصه و رنج این طایفه می‌فرماید

۴۲۴. با: گوید ؛ ت: فرماید ؛ تر: این بیت فرماید اینست ۴۲۵. اس: خویش هم بد نیست

۴۲۶. با: و من ۴۲۷. با: آذری رحمه الله

۴۲۸. تر: را بدانچه دانند ؛ ت، با: و این جماعت را نیز به آنچه ۴۲۹. ت: دارند

۴۳۰. هـ: «از لطیفی.... معذور داریم»

۴۳۱. اس: بیت ؛ بر، ت: نظم ؛ هـ: بیت، اشعار ذیل آن و حسب حال.... این تألیف

۴۳۲. م: این بیت ۴۳۳. اس: کلامند ۴۳۴. تر، با: چیزی ؛ م: این بیت

حسب حال مؤلف و سبب تحریر این ^{۴۳۵}تألیف

مسود این ^{۴۳۶}سواد نورانی و مصور این صورت ^{۴۳۷}پر معانی، اقل عبادالله الملك الغنی، ^{۴۳۸}دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه ^{۴۳۹}الغازی السمرقندی ^{۴۴۰} - ختم الله له ^{۴۴۱} بالحسنی - بر رای جهان آرای ارباب دین و دولت و اصحاب فضل و فطنت معروض می گرداند که من بنده روزگار شباب ^{۴۴۲} و ایام فضل و اکتساب را در جهالت و بطالت به سر بردم و دو سه روزه زندگانی [را] که سرمایه سعادت جاودانی ^{۴۴۳} است بما لایعنی تلف کردم. چون از روی محاسبیت ^{۴۴۴} و مراقبت به روزنامه حیات ^{۴۴۵} نظر نمودم ^{۴۴۶}، دیدم که کاروان عمر گرانمایه در تیه گمراهی پنجاه مرحله طی ^{۴۴۷} نموده بود و از دیوان حکمت عنوان حضرت ^{۴۴۸} قدوة المحققین و قبله العارفين نورالله الملة و الذین، مولانا عبدالرحمن الجامی ^{۴۴۹} - ادام الله دولته و برکاته الشریفه - این رباعی را مناسب حال خود یافتم:

رباعی ^{۴۵۰}

تا بودم ده ^{۴۵۱} بسی زیون افتاده تا بیست و سی ز ره برون افتاده
در جهل و عمی داده چهل سال به باد ^{۴۵۲} در پنجه پنجهم کنون افتاده
با خود اندیشه کردم که از دفتر دین و دانش ^{۴۵۳} که فهرست مجموعه کمالاتست،

-
۴۳۵. تر: با، - این
۴۳۸. ه: عبادالله للغنی
۴۳۶. ت: - این ۴۳۷. م: صور؛ ت: - این صورت
۴۳۹. م: بخت شاه ۴۴۰. ه: بختیشاد ۴۴۱. با: - له
۴۴۲. م: - شباب ۴۴۳. ت: سعادت دو جهانی ۴۴۴. م: چون محاسبیت
۴۴۵. ت: - حیات ۴۴۶. تر: نظر کردم
۴۴۷. تر: بر، با، ه، م: مرحله قطع؛ ت: پنجاه مرحله قطع کرده بود ۴۴۸. ت: - حضرت
۴۴۹. بر، با، تر، ه، ت، م: عبدالرحمن جامی ادام الله تعالی برکات انقاسه الشریفه این رباعی مناسب مآل و بر حسب حال خود یافتم ۴۵۰. تر: الرباعی؛ بر، ه: رباعیه
۴۵۱. بر، با، ه، م: تاده بودم ۴۵۲. ت: در جهل عمر داده چل سال به باد
۴۵۳. م: دفتر دانش

حرفی نخوانده و از جاه و مراتب آباء و اجداد بی بهره مانده، این عمر ^{۴۵۴} تلف شده ^{۴۵۵} را چه عوض. و این سودای بی سود را چه غرض. بعدها که ^{۴۵۶} زخم شمشیر تشویر خوردم و ساعتی به ندامت به سر بردم ^{۴۵۷} دیدم که در دولت ^{۴۵۸} گذشته ^{۴۵۹} تدبیری نیست و در مهلت روزگار حال تأخیری ^{۴۶۰} نه، از تخلصهای شیخ آذری ^{۴۶۱} به یاد آمد.

بیت

آذری عمر به بازیچه و غفلت بگذشت آنچه باقی است مشو غافل و فرصت دریاب
مصرع ^{۴۶۲}

کی عمر رفته کس به دودن گرفته است.
آخر مصلحت آن دانستم که پیش از آن که ^{۴۶۳} پای مرکب حیات در سنگلاخ اجل مجروح گردد، ^{۴۶۴}

مصرع ^{۴۶۵}

دست به کاری زخم که غصه سرآید.
علم را پایه بلند و مایه ازجمند یافتم. اما دیدم که مشاطه آن عروس جز به مجاهده روزگار ^{۴۶۶} صبی نقش نمی بندد «أَلْعَلُّمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ». اگرچه طفل را هم، اما ^{۴۶۷} قرین پنجاهم و شاهراه سلوک به حقیقت اگرچه طریقه کاملان و وظیفه واصلان است، گفته اند: ^{۴۶۸}

بیت

تا جان نکنی خون نخوری پتجه سال از قال ترا ره ننمایند به حال ^{۴۶۹}

^{۴۵۴} ت، تر، بر، م؛ این چنین عمر ^{۴۵۵} ت: تلف کرده ^{۴۵۶} بر: بعد ماکه

^{۴۵۷} هـ: سر فرو بردم ^{۴۵۸} اس: که دور دولت ؛ ت: دور ^{۴۵۹} ت: گذشته را

^{۴۶۰} ت: و در جهالت روزگار حالی تأخیری نه بینی ؛ بر، تر: نه بینی ؛ هـ: حالت تأخیری

^{۴۶۱} ت: از تخلصهای شیخ باخلاص آذری یادم آمد ؛ بر: به یادم آمد ؛ هـ: شیخ آذری ره به اخلاص یادم آمد ؛ م: تدبیری و در مهلت روزگار تأخیری نیست بینی از تخلصهای آذری به خاطر رسید ؛ با: شیخ آذری با اخلاص به یادم آمد ^{۴۶۲} با: - مصرع ^{۴۶۳} تر: آنک

^{۴۶۴} ت، تر، با، هـ: مجروح شود ؛ م، بر: شود ^{۴۶۵} با: بیت

^{۴۶۶} بر، تر، هـ: مجاهده روزگار ؛ اس: مشاهده آن عروس جز به مجاهده روز صبا نقش نمی بندد که ؛ ت: اما دیدم که مشاهد آن عروس جز به مجاهد روزگار صورت نمی بندد که ^{۴۶۷} اس: - اما

^{۴۶۸} تر: کاملان است اما گفته اند ؛ اس: طریقه واصلان و کاملان است ؛ ت: اگرچه طریقه واصلان و وظیفه کاملان است ؛ با: - اما ^{۴۶۹} م: هرگز ندهند رخت از قال به حال

من گمراه که بعد از تضييع و اتلاف پنجاه به قالی نرسیده باشم؛ ۴۷۰ به حالی ۴۷۱
رسیدن محال باشد. و قصه و غصه ملازمت درگاه سلاطین را چه گویم. اگرچه این طریق
۴۷۲ شعار و دثار آباء و اجداد این مستمند است، اما نفس را در مراسم این ۴۷۳ خدمت
۴۷۴ نامؤدب دیدم. ضرورتاً پای از آن کریاس ۴۷۵ منیع درکشیدم.
بیت ۴۷۶.

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
عاقبت سودای ۴۷۷ فکر این زبان دماغ ضعیف مرا دررئود و قوت متخیله ۴۷۸ بدین
رباعی ترنم نمود ۴۷۹:

رباعی ۴۸۰
در دهر مرا نه جاه و مالی حاصل ۴۸۱ نه ۴۸۲ علم و کمال و وجد و حالی حاصل
مردان ۴۸۳ در مردان زده‌اند از چه مراست چون نامردان خواب و خیالی حاصل ۴۸۴
آخر از حسرت و پشیمانی و اندوه و پریشانی به زاویه ادبار مجاور گشتم و به گوشه
تنهایی ۴۸۵ معتکف نشستم. از بطالت ملالت بر خاطرم مستولی شد. ۴۸۶ هاتف عقل ۴۸۷
این ندا درداد: ۴۸۸

بیت
عاطل ۴۸۹ منشین ورقی می‌خرایش و رن‌توانی قلمی می‌تراش ۴۹۰

۴۷۰ ت: - باشم ۴۷۱ تر: به حال ۴۷۲ تر: طریقه شعار و آثار آباء ۴۷۳ بر: تر: آن
۴۷۴ م: خدمتکاری: ت: این خدمت با سوء ادب
۴۷۵ بر: به ضرورت پای از آن کزاس: م: با: به ضرورت: با: به ضرورت پای از کریاس
۴۷۶ بر: ت: - بیت: با: شعر
۴۷۷ بر: تر: با: ت: ه: سودا: م: عاقبت در سود و فکر این زبان بود: با: عاقبت سودای فکر این زبان
بود
اس: عاقبت سود در فکر این زبان نبود ۴۷۸ ت: که بدین: ه: برین رباعی
۴۷۹ اس: می‌نمود: تر: نمودم ۴۸۰ تر: با: الرباعی
۴۸۱ تر: مصراعها جابجا آمده‌است ۴۸۲ با: نی
۴۸۳ ت: ه: مردان ره مردان زده‌اند از چه مراست: اس: مردان ره مردان زده از چه که مرا
۴۸۴ ت: چون نامردان خیال و خوابی حاصل ۴۸۵ ت: گوشه از تنهایی
۴۸۶ ت: گشت مصراع ۴۸۷ م: ه: هاتف غیب ۴۸۸ تر: و گفت
۴۸۹ ت: غافل: ه: حاصل
۴۹۰ م: و رنه بخوانی ورقی می‌خرایش و رن‌نویسی قلمی می‌تراش

چون کنوز معانی ظهور نمود ، دانستم که قلم ازدهای آن گنج بود. با قلم دو زبان یکدل شده، گفتم ای مفتاح کنوز دانش به تو مشورت می‌کنم که به سعی بنان من به دندان^{۴۹۱} تو کدام رقم است. قلم به صدای صریر^{۴۹۲} با من تقریر کرد که: ^{۴۹۳}
بیت ^{۴۹۴}

که هر چیز کان گفتنی گفته‌اند بر و بوم دانش همه رفته‌اند
علمای دین داد^{۴۹۵} آثار و اخبار داده‌اند و ابواب قصص انبیا بر رخ^{۴۹۶} خلق
گشاده‌اند. شیخ عطار که مرقد او از ریاحین^{۴۹۷} جنان منور و معطر باد؛ در تذکرة الاولیا ید
بیضا نمود^{۴۹۸} و مورخان دانا در تواریخ^{۴۹۹} و مقامات سلاطین توانا مجلدها^{۵۰۰}
پرداخته‌اند ^{۵۰۱} و کتابها ساخته‌اند؛ همچنین در ^{۵۰۲} معرفت بلاد و مصلحت عباد آنچه
بایستنی است فضلا در آن کار جهدها نموده‌اند ^{۵۰۳} و یادگارها گذاشته‌اند.
بیت ^{۵۰۴}

آنچه مجهول مانده در عالم ذکر و تاریخ و قصه و شعر است ^{۵۰۵}
به جهت ^{۵۰۶} آن که علما با وجود کمال ^{۵۰۷} و فضل، بدین افسانه محقر قلم رنجه
نکرده‌اند ^{۵۰۸} و بهر همت فرونیاورده‌اند ^{۵۰۹} و دیگران را اوقات مساعدت نکرده، بل که
بضاعت آن نداشته‌اند. القصه، تاریخ و تذکره و حالات این طایفه را هیچ ^{۵۱۰} آفریده از
فضلا ضبط ننموده، اگر رقیمی بر وجه صواب ^{۵۱۱} در این ابواب نموده آید، حقا که بر
وجه صلاح خواهد بود. این شکسته چون از خازن برموز این معنی اصفا نموده، ^{۵۱۲}

۴۹۱. ت: زندان ؛ م: من به دیداری آنچه در رقم است ۴۹۲. ت: سریر ؛ تر: به صدای حریر

۴۹۳. تر، بر، ه: — که ؛ با: این شعر ۴۹۴. تر: این بیت ؛ ت: نظم ؛ با: — بیت

۴۹۵. اس: دین دار

۴۹۶. م: بر روی ؛ ت: بر روی خلق گشاده ؛ با: خلق خدا گشاده و حضرت ؛ تر: خلق خدا

۴۹۷. تر، بر، م: ریاحین انوار معطر باد ؛ ت: با، ه: که مرقد او از ریاح ریاحین انوار معطر باد

۴۹۸. ه: تر: نموده ۴۹۹. ت: تاریخ ؛ م: مجلدات

۵۰۱. تر: پرداخته ؛ ت: مجلدها پرداخته و کتاب ساخته‌اند ؛ بر، ه: م: ساخته و

۵۰۲. تر، با: تا در

۵۰۳. تر: جهد نموده و یادگاری ؛ ت: نموده ؛ بر، ه: یادگاری گذاشته‌اند ؛ م: یادگار گذاشته‌اند ؛ با: جهد

نموده و یادگاری گذاشته‌اند ۵۰۴. م: — بیت ۵۰۵. م: ذکر تاریخ قصه شعر است

۵۰۶. بر، م، ه: ت، تر: جهت ۵۰۷. تر: فضل و کمال ۵۰۸. ه: نکرده

۵۰۹. ه: فرونیاورده ۵۱۰. م: هیچ کس ؛ با: هیچ یکی از فضلا

۵۱۱. ت: ثواب درین ۵۱۲. بر، ه: گنجینه معنی این رموز اصفا نموده‌ام.

دانستم که این صید از قید صیّادان این^{۵۱۳} صناعت جسته و این در به روی ارباب طلب بسته است. آنچه^{۵۱۴} شکسته بسته در مدّت عمر^{۵۱۵} دیده و از آن خوشه که از خرمن کرام چیده بودم؛ از تواریخ معتبره و از دواوین استادان ماضی و از^{۵۱۶} اشعار متقدّمین و متأخّرين و از رسایل متفرّقه و کتب سیر و غیر ذلک، تاریخ و مقامات و حالات شعرای بزرگ که ذکر دواوین^{۵۱۷} اشعار ایشان در اقالیم^{۵۱۸} مشهور و مذکور است^{۵۱۹}، جمع نمود^{۵۲۰} از عهد اسلام الی یومنا هذا.^{۵۲۱} و به تقریب شمه‌ای از تواریخ سلاطین بزرگ^{۵۲۲} که شعرای نامدار به روزگار این^{۵۲۳} طایفه بوده‌اند،^{۵۲۴} در این تذکره به قلم آوردم و از^{۵۲۵} منشآت اکابر و لطایف^{۵۲۶} اعظام و تحقیق معرفت بلدان آنچه توانستم، به قدر الوسع و الامکان، در این تذکره به ایراد رسانیدم. و چون این^{۵۲۷} عروس حقایق از حجره غیب روی نمود، تأمل نمودم که در حمایت شستان کرم کدام صاحب دولت^{۵۲۸} تواند بود و قدر این مخدّره عصمت^{۵۲۹} که دامن طهارت او^{۵۳۰} آلوده خبث خیابث نیست^{۵۳۱}، کدام معصوم خواهد دانست و این در معانی قابل گوش کدام اهل هوش^{۵۳۲} است؛ عقل دانا متنبّه ساخت،^{۵۳۳}

مصراع:

قدر زر، زرگر شناسد قدر جوهر^{۵۳۴} جوهری.
از رموز ملهم دولت^{۵۳۵} یقینم شد که این خدمت جز صدر رفیع^{۵۳۶} کریمی را شایسته نیست که امروز عقود^{۵۳۷} فضل به دولت او منتظم و بنای جهل از هیبت و جلالت او منهدم^{۵۳۸} است.

-
۵۱۳. ت: - این ۵۱۴. بر، م، یا: از آنچه ؛ ت: از آن شکسته
۵۱۵. ت، با: که در مدت العمر ؛ بر، تر: مدة العمر دیده ۵۱۶. اس: - از
۵۱۷. ت: - «از استادان ماضی..... ذکر دواوین» ۵۱۸. م: دواوین ایشان در عالم
۵۱۹. ت: مذکور و مشهور است ؛ م: مشهور است ۵۲۰. ت: - جمع نمود
۵۲۱. م: عهدنا هذا ۵۲۲. ت: بزرگ سلاطین
۵۲۳. بر، تر، ه، م: آن ۵۲۴. ت: به روزگار ایشان بوده‌اند ۵۲۵. ت: - از
۵۲۶. تر: لطافت ۵۲۷. ت، تر: - این ۵۲۸. اس: صاحب دل
۵۲۹. ت: مخدّره به عصمت ۵۳۰. م: آن
۵۳۱. م: خبث نیست ؛ یا: خبث خیابث نیست ۵۳۲. با: صاحب هوش
۵۳۳. بر، ه، م: ملهم ساخت که ۵۳۴. ت، تر: قدر گوهر ۵۳۵. م: دولت ملهم
۵۳۶. تر: رفیع را شایسته ؛ ت: جز صدر رفیع را و بدر منبع را شایسته نیست ۵۳۷. ه: - عقود
۵۳۸. ت: منهدم

ذكر محامد^{٥٣٩} صاحب دولتی که این خدمت وقف خیرات^{٥٤٠} و احسان اوست

اعنی امیرکبیر الاعظم و النورین^{٥٤١} الاعدل الافخم، ناصب رایات العدالة و النصفه
بالفضل^{٥٤٢} و الکرّم امیر الامراء و الحکّام، والی ولات الانام،^{٥٤٣} ناظم دواوین الملوك و
الخواقین، اعدل من جبل^{٥٤٤} الماء و الطین، نظام الممالک، منجی الضّعفاء من ورطات
^{٥٤٥} المهالك، ذی المفاخر و المآثر، ناسخ^{٥٤٦} کمالات الاوایل و الاواخر، مؤسس بنیان
المکارم، مجدد^{٥٤٧} مراسم الاکابر^{٥٤٨} و الاعظم، معین العلماء، مربی الفضلا و مقوی
الفقراء، افضل الامراء العظام،^{٥٤٩} ولی النعم و الایادی الجسام،^{٥٥٠} ناقد الفنون^{٥٥١} بمعیار
الطبع السّلیم، عارف المعارف به میزان الدّین المستقیم^{٥٥٢}،

بيت^{٥٥٣}

بحق مالک رقاب^{٥٥٤} کلک و شمشیر^{٥٥٥} نظام الملة و الدّین علی شیر
زین الله سرایر العزّ بوجوده^{٥٥٦} و افاض علی المسلمین^{٥٥٧} معتدله و جوده^{٥٥٨}،
بزرگی که ممدوح اکابر آفاق است و مظهری که مجموع مکارم اخلاق است.^{٥٥٩} ذات
ملک صفاتش^{٥٦٠} عنصر کرم و مروّست و همّت کیمیا خاصیتش عین شفقت و رأفت

٥٣٩. ت : تر : - محامد ؛ م : ذکر صاحب دولتی که خدمت

٥٤٠. هـ : وقف احسان اوست ٥٤١. هـ : - النورین الاعدل الافخم

٥٤٢. ت : با ، تر ، هـ : م : - بالفضل

٥٤٣. ت : با : والی ولات الايام ؛ بر : الايام ؛ هـ : ولایت الايام

٥٤٤. هـ : تر : من جبل ؛ ت : - من ؛ بر : جبل الماء و الطین ؛ اس : من جبل من الماء و الطین

٥٤٥. تر : ورطات بنیان المکارم مجدد مراسم الاکابر و الاعظم ؛ م : ورطات الهالك ؛

ت : - المهالك ذی المفاخر..... مؤسس ٥٤٦. هـ : راسخ ٥٤٧. م : الاواخر مجدد

٥٤٨. هـ : مراسم اکابر ؛ م : لاعظم و الاکابر ٥٤٩. ت : افضل علماء العالم

٥٥٠. ت : - ولی النعم و الایادی الجسام

٥٥١. تر : ناقد فنون بمعیار طبع سلیم عارف معارف به میزان ذهن مستقیم ؛ ت : هـ : ناقد فنون ؛ بر : فنون

العلم

٥٥٢. ت : به معیار طبع سلیم عارف معارف به میزان ذهن مستقیم ؛ هـ : با : به میزان ذهن المستقیم

٥٥٣. ت : - بیت ٥٥٤. با : مالک رقاب ٥٥٥. ت : - شمشیر

٥٥٦. هـ : سرایر الوجود بعزّه

٥٥٧. تر : علی العالمین و المسلمین ؛ ت : علی العالمین بعدله ؛ بر ، هـ : سحاب معتدله

٥٥٨. م : ظلال معتدله ٥٥٩. اس : - است

٥٦٠. اس : - صفاتش ؛ ت ، هـ : ذات ملک صفاتش ؛ تر : ملک صفاتست عنصر کرم و مروّت

است و ارباب فضل را سده منیعش مقرّی^{۵۶۱} معین و اصحاب علّت فاقه را دارالشّفاء
کرمش ممّری مبین^{۵۶۲} عمارت گل اگرچه ظاهر اشعار اوست، اما به حقیقت عمارت دل
نیز^{۵۶۳} پیشه و کار اوست. ایزد - سبحانه و تعالی - در این هر دو طریقش^{۵۶۴} ثابت قدم و
راسخ دم دارد، که شیوه اوّل سبب^{۵۶۵} معموری^{۵۶۶} بلاد و شفقت بر عباد است و طریق
ثانی اصل اخلاص و محض رشاد^{۵۶۷}. معمار سعی جمیلش ویرانی ملک^{۵۶۸} را معمور
ساخت و ساقی کرمش مخموران ستم را مسرور گردانید.

شعر مؤلف^{۵۶۹}

در زمانش چون ز ویرانی نمی بیند اثر^{۵۷۰} جغد از این وسواس و سودا می کند نوحه گری
پاکبازی که به جلوه^{۵۷۱} ابکار معانی قناعت نمود و عیسی صفت از آلائش طبیعت
مجرد بود. خیرات حسان یادگار اوست و الباقیات الصّالحات مونس روزگار او.

بیت^{۵۷۲}

إِنَّ أَهْلَ سَارَنَاتٍ تَدُلُّ عَلَيْنَا فَانظُرُوا^{۵۷۳} بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ^{۵۷۴}

دعای دولت^{۵۷۵}

رعیت پناها دلت شاد بساد	به سعیت مسلمانان آباد باد
خدایت همه چیز شایسته داد	جوانمردی و دانش و دین و داد ^{۵۷۶}
ز فضیلت خراسان فرخنده بوم	شرف برد ^{۵۷۷} از خاک یونان و روم
ترا فضل رسم است و بخشش طریق	همی کن ^{۵۷۸} که توفیق بادت رفیق
مراد از جهان نام نیک است و بس	بجز نام نسیکو نماند ز کس ^{۵۷۹}
ترا خیر و احسان و نیکی و نام ^{۵۸۰}	بماناد تا جاسودان و السّلام

۵۶۱. تر: معری ؛ م: مقرّ معین ؛ ت: تر: مقامی مبین ؛ م: مقرّ مبین ؛ اس: مقرّی

۵۶۳. م: - نیز ۵۶۴. م: او را در این طریق ۵۶۵. ت: تر: - سبب

۵۶۶. بر: مأموری ۵۶۷. ه: محفل رشاد ۵۶۸. ت: - ملک را معمور

۵۶۹. تر: بیت لمؤلف الکتاب ؛ با: لمؤلف الکتاب ؛ ت: بیت ؛ ه: لمؤلفه ؛ بر: لمؤلف کتاب

م: لمؤلف کتاب بیت ۵۷۰. م: در زمانش چون نمی بیند ز ویرانی اثر

۵۷۱. اس: خلوت ابکار ۵۷۲. با، تر: - بیت

۵۷۳. م: انظروا بعدها ؛ بر، تر، انظروا ۵۷۴. ت: الی آثار

۵۷۵. تر: نظم ؛ ت: تر، م، ه: - دعای دولت ؛ بر، دعای دولت این امیرکبیر صاحب همت بر ذمه خلق

فرض است. نظم ؛ با: دعای دولت امیرکبیر صاحب همت ۵۷۶. ت: دین بداد

۵۷۷. بر: برده ؛ ه: شرف برد بر ۵۷۸. ت: تر، ه: همین کن ؛ بر: همین کن که

۵۷۹. تر: ترا خیر و احسان و نیکی و نام ۵۸۰. ت: ترا خیر و نیکی و احسان

رجاء واثق بل که یقین صادق است که تحفه حقیر این فقیر^{۵۸۱} به تحقیق بردن شبه به
دگان جوهری است و عرض نور سها در جنب مشتری، در نظر خداوندی^{۵۸۲} مردود
نگردد.

بیت^{۵۸۳}

پای ملخی پیش^{۵۸۴} سلیمان بردن عیب است ولی سزاست از موری چند^{۵۸۵}

www.ketab.ir

۵۸۱. م: این تحفه حقیر که ؛ ت، تر، هد، تحفه این فقیر حقیر که به تحقیق

۵۸۲. بر، با، هد: نظر قبول خداوندی ۵۸۳. م: - بیت ؛ با: شعر

۵۸۴. م، تر: نزد

۵۸۵. ت، بر: هنر است از موری ؛ اس: عیب است ولیکن سزاست از موری